

C-59
Vol-1

(۵) کوئی ایک

فوق فیض الوداد توباد
طاف توبی جان توباد
مہر و ہوش توبی
ہر مظلوم و ہر مظلوم توباد
تا دور زندگانی توبی

بسم الله الرحمن الرحيم

لای حید و سپاس لایق ایشان را بگاه بکریای مقدسیت که عاریت بر آری تسبیح
 جهان فانی را از ندان استخوان سه طلقه کان سلسله کانیات فرمود و در بر ترا نهاد
 لولو زمره انبیا کی کریم و اولیای عظام را از خود ربود و معانی هر کس را از
 سر چشمه پیمان و بیان ببرد و تراود و شکر و ثنای بهیاس نهی است که در و سالن جوی
 لقب فردوس غایت را نام زد و جرحه نو نشان جام محنت و بلا و سحر از آن پاک
 کرد که مصایب و آفت ساخته نیز بانی که بزدل باید به کار بهانی صفت نشان محکم
 و درضا پند نهاده به بانی که تصور با نعیم حجت شمیم را بنای ارشاد کوشه کیان نیاید و استکان
 فرمود و نوشا به کی پی نمودن مایل در روی کشان جام نه در آینه ای تشبیه حاصل بزم

شاید بگویند که این عملیه به تمام دلیل تراش پاره‌ای بگویند معنی هیچ و این نیز به نام
مغایده قوت بی‌نهایی کوشواره عوش علی بوساطت دلال قدر دان شفاعت حق
تکامل عیار محبت بلا اتمام فریدار از مده از مرده با جیه علایان دین پس در سنده نشانیان
بیکایه شریعت نوازی خیر المصلین رضوان الله علیهم اجمعین سعی در تالیف تصنیف کتب
در عاقل و احیای احادیث و اخبار مصاب و بلا بای انبیا و اولاد لاکسره زبان مکرر بکار
اند نموده اند تا تحفیر شیرازه ندان اخراجی کتب بحقیقت کبر که شمع ح سحره اخبار
عالمی شمشیر ای کشته شورش اگر است یعنی است خورشید ایمان زمین نور شرفین
پرورده کنار رحل عدل حسین بن شتر سینه گمانی شمشیر ای خولی ایشم ای سید
اخبار نام کشوده اند بعضی در کتب مضیفه خود چندان بارش در میان عبارات مستعمله
اند که من مطلب به بطریق که باید بنظر درنی آید و برقی لالی اند از شعاع بی با تهرتی در
سلک تالیف خود مندرج نموده اند که کاشی زبان معانی که در ای شاهزاده تر حکم آن
بسته اند فریاری نمی نمایند و بجای زلف شاد که در عار ابا طالب احادیث مختلفه جمعیتی
تاب داده اند که شمشیر مطلب بدست نیامده طره نوک اس ستمان را بر سر نه میسازد
و گمانیکه بطریق عامه تحقق منازل و مراحل این مطالب را به قدم سهیل نگاری می نمود
اند که کسی از اصحاب بصیرت بارش دیدن عبارت این حاجت می برد از نه و صورت

یا ایها العین نورالانوار! خادیت حسن ایدر کشتن خلوة الله عظیم معیت و در آن
 ظهور یافت که هر یک از مفسران کتب و رسائل مصایب بلا یا کی و آبیاد او نیاراک
 خود را در حکمت اجماع شرع بعین انداز تو بنگاه معین نیاس مطلق غفلت مغفرتی در
 این عین عظمی ابد از دامت قابلیت تمت عطاست جوهر تبه فوق زمره نایب ابد
 نور خیزه و نوری از رشید انعام شریه روشن بین دانند و کین شتابان و گویانیدن و
 کوشش در این عذاب عظمی و این نواب محشر را از جوهرات آب اعدا و بلا امتیاست
 نماز حاجت حال اذراک که نمک و زین مطالعه به کمال حاجت منافی در حال عباد
 محشر و از این مصلحت اندازند اگر مشاطه غایت سرت تمامه شادمان معنی این نامه عدا
 به از انفس موده نمکین و الفاظ خرن انکیز لباس ماتم پوشند و منظر طلق بندان نفس
 نرم و زار و دلت و اولاست زراویه نشین غلوت کنایه و طبات کرین و الکلف
 و کمالی شایع نام زلال رحمت ماری کشتی شکسته سیلی امواج و ریای جزم و خطاکا
 خاک بوس فلل شمعان انعام شری محمد ابن محمد صادق خوشتری که بوسید
 توکل و کمال و کمال سیاست و بهمنی دریافت لذت تماشای نقوش منبع بر این
 لایزال و در آن لحظات حرکات مسافت را بر راحت محاورت اختیار نموده بالآخر
 و کونست حق آباد طبله کلنوی ارم نشان که با فضل و اراد امان کشور زند و رستان با

چون انوار نور شمع نور شمعان خاطر و به دیوار روشن
ساخته و جوی که آفتاب عالم گیر از عارضه برق مصفا و جوی رود و کند به
نظاره و بعد که در میان تسلیم سپید انداخته تا میم ایات خلق که پیش جوی برآید
چون میماند و در جانب عالم وسیع و دنیا می طیف نمیش مانند نافه ای جوی منام عالم
مسخر کرد و انداخت به بیت جوی نور عدل از شمع عالم افروز در بیستان گشت جوی می
غبار بیستان که هست بنیان خلق از عارضه قدس اولی الا مبارک و سبحان اتیال
لی فی شمس تراوت کجش عروقه سادات جاوید و در کمال شمع شمعان فرود و در
دنایت داب و رنگ اندوز و در یک بلند پایه امارت اصف ماه سلیمان خطاب
نواب خطاب کامیاب سپهر کاب نواب سعادت علحان بهادرین الدوله الدین
سجده نموده ادا آمدید تقابله ای شعر اگر عالم یک سوستوراندی و با
ایوار کوستوراندی و سایه نشین قریب یون فال دولت ابدیت ان ملل کرامت
قادرستال و غمره شجره مبارک و نور سعادت و اقبال که دیدید و این سواد به مقدار همواره
خود را در نظر خاص و عام نمیرد اکثر اعظم دیده و در رسوم ندکی و شیوه سرافکنندگی
در نظر الحاف عظیم ان نظر کرده لطف خداوند کریم کرم و محترم عبودیت که بدون اجازت
کوشه ابوی شاهد فرآن قضا جایش شربت روح بر روی ملک ملوک مقدر که از انبوه

[illegible]

کفره...
 بن قعدای دریاچه دین شب عالمور آماج چون موج خیزد اعلی میرساند
 بهر دهم از ابرو که شن کوفتنی بی خبر و نایع آمدن آن بوم دیگر مالک نسیم
 بهر از آب نرات و غن شدن شتی سعادت حزن تیر بدیاری شهادت
 که شور و مذاق دارد و جلب نماید هم بهشتی آن دریاکی خون داکمه اسباب و لا
 بهجسته الشهدا علیه السلام اند از ورده افات کما علی بجات ی که دو جمله باز دهم
 رزمه مبارکی است که در ریاض ناز سعادت بهشتیان ریاض شهادت نام
 غلام شهید الشهدا ام سکیدر دو جمله شانزدهم که بر دو جوب حبیب ابن مطهره
 عبد الله کلی را چون موج هم افوش ساخته بجه شهادت فروی بر گرد و جلوه
 آب از جدول شمره و خمر هما یکشن سکر و نو نهان بوستان امید خباب زیستگاه
 و دو کو بر بحرین دیده که آن عبد الله صفر میرحاند و جمله به هم بهشتی که شریعت شهادت
 و به یکشن عروسی عشرت به هم دلا دست که اثر بهایش کلاب که بر بر صورت نمایان
 مینماید و جمله دهم در چین لاله عباسی شهادت حضرت عباس آب و رنگ و نام و ای
 از دست فتن آن سحر و کف نه است بر سر زنان از دیده احداث سکیدر دو جمله
 به هم دلا و بی است که چون مردان دیده به قیوت که لاله کاشن ابی در تمام و نصف احمد

به این شهر السلام پیشیده و در محله کهنه کبابی تخت نهادند
 میز و صندلی نهادند و از کوفیان قطره ای در غنچه بگلان بهفته به ملوک علی
 یزید خان و ملاقات نمودند و بآب بکیز رود دست دریا نوال شمشیر کام کرلا از کوه
 شمشیر سوار و در حرم کتابت سوار گیر فایده صغرای شمشیر و طایفه و بیوم موج پند
 و ریاضی و کنگره قطره ای را در محیط خدیجه با ساری السبیل علیه التحم و انشا میاید و طایفه
 و در آن محله قنطرة بآب و دیده دست و دیده فاقون سه راه پرده عصمت و طهارت
 و در آن محله کشتی امست و فوایه میزدان از کوه بکبابی بکر است سبب
 و در آن محله کشتی و طایفه بکشم هم غانی و در آن محله رسانیدن شمشیر و در آن محله
 با و شاه هم و در آن محله سرای ان امام محمد است از آنجا در آن خطرناک بخبر و ملاقات
 و در آن محله ششم تندلی است که ابروی کوفیان عیارای بر و بسبب حرکت نهان است
 غایت فیه ای هم و در آن محله کسباب و در آن سلطان اتم تا به قیامت و طایفه
 و در آن محله کشتی کنگره کان و در آن محله کنگره کنگره ای محل سکونت سوار و در آن
 بی و در آن محله کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای
 و در آن محله کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای
 و در آن محله کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای
 و در آن محله کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای کنگره کنگره ای

امام و آن است و محبت نماید و به او امانت دهد و این را در کتاب
بنام منید به و علی بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
بنیکه در عرض شاه شام غریزه بودی بران تلو داشت فرو داده است در دهانهای
آن تازه داروی بند و علی بن و کیم ذوق طوفان دیده است این عمل را
نبرد سیلاب کاد در زیر این روی و آنرا شش دیده نام کرد و گویند بر کوه کوه
محنت انجام میگردد و آنرا عیسی دوم سیلاب فوایی است که یکبار در درخت شکست
بره و آن در روز نیم در صدد است که ایستد اهل اسلام در جواب سی و شصت
در مدتی سوم از فشار دیدن دریا زاری است و در جواب شام و علی بن ابراهیم
و در قریه یلید با ذکر قرآن الام و علی بن و علی بن سلسله دل شکسته است و به هم بسته
و چون سلسله موم به هم پیوسته از دریای انوار تاشای شام میکند و اندر دست اند
تا به کنار مجلس نرید و فرحام و علی بن و علی بن به بخار کلاه و دره گریان و عورت نشین و علی بن
سین از محلات آن به این نام زمین العابدین و اطمینان خوش آن شای
نبدین نتهی میشود و علی بن و ششم به جوش کریم شامی بنام زین العابدین و علی بن
و در زمین بجای نام بریده گام باز خون می شود و علی بن و علی بن و علی بن
امید از کریم غیب با خون است که رخت کریم غار داری و شام از زیر زانو خیم است

[illegible]

محمد ادریس علیهما السلام که در این روز در مدینه منوره ششم سلسله مرتضی و نورانی است
 علوی دهاقی را که سلسله بنان کرده و در کشتن شهیدات امام موسی کاظم علیه السلام
 شهید و در جلد پنجم زلال کرد و هویدایوس است که در ششم در نظامی که پس
 تقسیم بوسی امام معصوم صبور جرد نوش زهر خفا امام الهام علی ابن موسی در زندان
 است و طبعی با هم اندک در این احوال شصت و شصت و او امام محمد
 البجاد و دم نیز که مکمل است و طبعی چاه و کیم که بر طبق است و است
 از باب از مؤمن الاسلام و در کوه کران است که در صدف شیر خاک سینه ای
 همان اند منی علی انقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و در روز طبعی و در
 دشمن سوز قائم آل محمد صلی الله علیه و آله صاحب العصر و الزمان و واه الملک الوهاب
 علیه و علی آباءه انکرام الی یوم القیام یعنی مهدی ابن حسن علیه السلام و از کیم
 کشتن ایجاد و در ده صفای ارد و طبعی چاه و درم سیلاب عالم که در مغیرت
 و در طبعی و درم طوطی کریم و این و ملک است و در برای محشر عطا از و در
 و طبعی و درم طوطی کریم و در ملک است و در ملک عدالت قائمی و در طبعی و در
 و طبعی و درم طوطی کریم و در ملک است و در ملک عدالت قائمی و در طبعی و در
 و طبعی و درم طوطی کریم و در ملک است و در ملک عدالت قائمی و در طبعی و در

[illegible]

می تواند شد و در بعضی عدم و در بعضی وجود عدم ذرات عالم بر طبقه اقتدای خود بقایا می تواند
گردد و اینها را می تواند موجود سازد و هر که را می خواهد عدم می گرداند و منع الوجود است که
عینش بذا نه ضرور باشد چون شریک یا بری که نبودن او ضرورت و بدون او اصل
بسیر باید دانست که ذات مابری تعالی که بعد از آنکه جمیع کمالات است و حیرت
با ضرورت زیرا که اگر ممکن باشد هیچ نبودی از موجودات موجود نخواهد بود و نیست
بنیکی است عالم را خدا نام نه که شورش پیدا می برد از اسم و در شئون صفات ذاتی
که علت ایجاد کمالات است چنان در توحید عین ذات است پس مفهوم بشود که علی
نقص نه بر ذات و نه بر صفات راه نمی نماید یکی از صفات است که نه نبوده است
که معجزانه تعالی قادر و قهار است یعنی تاثیر او در عالم با حجاب و اضطراب است خیا که اگر
نار و سقوط از حد را با اضطراب ولی اختیار می است چون قدرت و اختیار هر دو متقابل
ایجاب و عجز دارند یعنی روشن شود که قدرت و اختیار شرف و اکمال را احاطه می است
که نه او را است بل جلوه دیگر از صفات نبوده یکی که عالم است جمیع مخلوقات ای
چون او بوجود آورنده عالم است به قدرت و اختیار بدون علم بلکه می تواند
لیکن یعنی می گویند که علم حق جل سحابه حصولی است و برخی می گویند حصولی است حق و
الی است که چون جمیع کمالات را قدرت بر داشتن ذات بقدرت او نیست و او را

کنند اعمش و مع و حال است پس علم من ذاتی است پس بندگان است به اعطای او پس بندگان
نیت بندگان علم من مصوری نه موصولی باشد که چون بندگان خدا علم خدا بندگان است
و یکی از صفات آنکه حق است دلیل بر آن چون او جلالت عالم و قادر است اله بر عالم
و قادر بر هستی و حاضر و زات صفت دیگر که هر یک است که گفته اند که قادر و مختار است
بسی وجود و غایتش و شاید در قبضه قدرت بر عیسی او قادر است پس برای اخصاص
فوق علی از این بندگان دیگر ایجاد کردن یا مبدء و هم موجودی باشد مخصوص باید ان محصل
اراده او است و می تواند باشد که خدایه نمودن را و کاره مکررات را نخواهد بود
و یکی از صفات و موجودیه آنکه حق جل شانه سمیع و بصیر چون الاله سبحانه و تعالی
او سمیع و بصیر و عالم است لهذا اعلامی امامیه سمیع را عبادت از علم بحجرات و
بصیر را عبادت از علم بصیرات گرفته اند و در وصف را در تحصیل اخلاص و حصول عباد
چند کلمات و محذیر و تحوین و اجتناب از معاصی تا اثر عظیم دارد زیرا که چون
لا اله الا الله می گویند که موصی و مبدء و از بنیاد شنو است ولی شانه و ذالقیه و لایه
علم شود باطن و کلمات و سایر محسوسات دارد و بدون الت خارج همه نزد او
ذات او پس و غایت نیست برود باکل و اتم پس آن بنده اقدام بر عاصی کند
کما به فضل الامراض و سالك طریق عبادت کرد و صفت دیگر که او سبحانه و تعالی

انکلی ربانی الیه است این معجزاتی که بسیار دارد لیکن همه تقسیم معلوم می‌گردد
 که کماله من و تقدیر کننده از جمله غیر متناهی را خبر ذات ماری بل نه از مطابق این موجود
 یافته خواهد شد زیرا که او سبحانه حادث کننده ذات غیر مدبر مکنات معلوم کننده
 جمیع موجودات است فهو الاول والاخر بل علامه نعم نواله صفتی دیگر از صفات
 وجودیه آنکه او سبحانه مستقیم است و این کلمات را از انبیا صلوات الله علیهم اجمعین بر
 رسیده اجماع جمیع مل برین است صفت دیگر اگر او بل نه از مطابق است یعنی
 کلام و قدرت نظامش مطابق واقع است اجتماع اهل اسلام و کذب و نقص است
 و نقص در مضایب ماری قالی غرثانه تمسح است الا جماع صفات و محو در تمام
 و اما صفات سلبیه که صفات نمره نیکو نیکو نیکو نیکو نیکو نیکو نیکو نیکو نیکو نیکو
 منبهم اول آنکه غنی مطلق است یعنی ذات و صفات محتاج بغیر نیست و کون غیری از
 مکنات مطلق ذات ماری قالی نیست و این معنی در کلام الهی روشن است که این
 گفته شد یعنی سیوم اند جسم نیست زیرا که جسم مستلزم خبر است مثل طول و عرض
 و عمق و عرض هم این است زیرا که عرض قائم جسم است پس جسم از حرکت و سکون
 منفک نیست و حرکت و سکون حادثه اند و اول معلوم شد که ذات است و واجب الوجود
 تدیم الیه است پس از این صفات مذکوره منتهی است و مگر همه در ذات کمالی مکتوب است

و دیگر آنکه مقتضای عدالت و انصاف نیست و حصول مزاج و لذات او سبحانه تسبیح است
و دیگر آنکه بعد از غیبت نبی که در غیر در حال اتحاد و اگر برود و وجود این پس میباشند
و اگر بگوید هم وجود مستعد پس برود و مستعد باشد اگر کسی وجود و یکی مستعد باشد
لازم می آید که مستعد و مستعد با وجود و این محل است و دیگر آنکه مری نیست و نمی شود
و بر آنکه هر یک در یک باشد و باید که یکی در یک باشد و در یکی از جهات غیر باشد و اینها
از خود حق سبحانه و تعالی در خدا عاقل نیست و از عاقل اول سمیع تولد او سبحانه
عالی که در وجود ذات انان موسی ترانی فرمود و دش برای نقی تا نبی است
و بعد از آنکه در آن خدای دید و شریک هم ندارد زیرا که اگر شریک در میان بود آیه بار
عده دلیل باینکه نبی سادست بنمود و نخواهد شد که وجود و با و آیه تا در و ظاهر بی
انها و در یک ملک امکان داشته باشد بیت و سلطان چون بیک
کشور نشینند و رعیت فوری بر گزیده و تراوش و تقاطع سه شنبه فو شکواری
تا اینجا سیلان و جریان برداشت و چهار بهر روح از از اینجا بحال کائنات می شود و شرح
برای بزرگواران عمل را با اعتدال می آرد و پوشید و نما که عمل آبیاری مصف
چنین و پنج عقلی است ظاهر است که بر یک راس میخیزانند و بر بر تسبیح میدانند اما یک
تجدید از ان است که هر یک حق مع و در و اب و در افرات باشند و در

و این خود را بر دست خود یکی بی اختیار محض: ندانی مختار بوده اند و دیگر آنکه
 بخواهد که بخواهد و در انحال اختیار می نمود و بایست تکلیف بر او متعین است زیرا که
 آنکه قدرت از او حکم تکلیف الاطلاق است و این شیوه از حکم علی
 است و علی خود میگوید که بخواهد عاقل مختار در انحال خود بپا شد و در انحال نمید
 بگوید که نمیتواند نمود و لازم می آید که حق تعالی عالم باشد تعالی الله عما یقولون
 علو اکبر از انحال در این اگر حق تعالی جل شانه ندانان خود را قدرت از او
 در انحال داده و در این نیز معنی است از نهی الهی و از این عطا نقصانی بکبریا نمی
 و از این کفایتی بی نهایتی لازم نمی آید و قدرتی را که بر خداگان خود عطا کرده است
 و این را که یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ احْسَنَ عَمَلًا برای ازایش است با و صف
 الهی نام قدرت ندانان از او قدرتش بیرون نیست بلکه او قادر و مجرب
 است و قادر است که ملت قدرت از ندانان سادش از او نوع انحال
 انحال انحال باز دارد لیکن باین قدرت کامله ندانان را در انحال امر و نهی
 با در انحال انحال از او خبر و نزل کتاب و احکام راه نموده و مختار در کردن و نکردن
 نیز در هر دو که فَلْيَسْأَلِ الْعِبَادَ عَنْ مَا خَلَقَ شترانه رستم عالم نموده در ان نمی نماید
 که خشنی و آزار و عاقل و نوری خود را بپا شد و اختیار کند رای را که در ان مختار است

فیه بیان نجات اکمل و نشان روشنی که درین حقیقت الجمع قلیح و مغیرهای عالم
 ظاهر در اطلاع و گذشته باشد و آن ساکن را منع کند آن ساکن بجز از اطلاع
 بر ملک و فیان راه عهد امرب جهالت بان جانب باز و در مغیرهای اسرار و
 بی شمار باور و عقلی است بر ساکن لازم است با بر عالم بی نیست بلکه ساکن
 بر معذکران عالم قدرت برین و گرفتن او داشته باشد زیرا که از روی ملک
 خبر آن شخص واجب نیست بلکه راه نمودن را واجب نیست بجهت حال ضلالت
 دل احتیاجی که از راه شقاوت نفسانی با وجود دریافت مطلب پیشته شقاوت
 که جهالت استبد و شیشه عهد است بر کرم را بیک خود شکست و دشمنی
 ریختن خونهای مقدس با برگاه قرب ربانی و دقیقه فرو گذاشتند هر سوم و
 است روح افزا که ریاض اثبات نبوت را بشوینای اردو سن آن عقلی که
 افعال حقیقی قبل از عقلی بعضی است بعضی بر آنند که عقلی بعضی است که با جمیع
 بسوی غیروان عرض معارضت و آنکه مضار قیاس و قیاس و در آن با برگاه راه خدا و
 بلکه آن عرض نفع محض است پس اگر عقل او عقل نفع عباد را پیشه نقلی است عیب
 و باطنی و معجزه در کلام ملکیت نظام میفرماید که فما خلقنا السماوات و الارض
 و ما بینهما الا طیارا و نمل و عشب قیاس است قابل و ازین ذلک برگاه که است

که غرض از حق تعالی بیخ بندگان است و نفع بر خود نیست مگر ثواب و رحمت
و ثواب و رحمت مقصور نیست بر آن تکلیف و تکلیف یعنی مشقت و آزار است
و عدم حاجت موجود و این قاعده بی قانون بشری و بی واسطه و بی
درستی نیست و در حدیثی است که فرموده است که اگر کسی
لَا يَخْلُقُ إِلَّا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در شان اختیار او بر انواع موجودات
مخصوصه است و آن نوع انسانی را میگردانند و آن نوع است در حق با حق تعالی
در صورتی که واجب میشود است آیات و ارسال و سنگ نیست که در بعضی
تقلیدت از قول و عمل اهل بیت از او امر و نواهی و تبلیغ او ندارد و در صورت
تقصیری که باید که وجود او متمنا باشد بر وجود اهل زان خود و قابلیت همگروه
با اوست که آن قسمی از افراد بی نوع انان باشد که بی واسطه آنان
در کمال نوع بشریت را از خدا کسب نموده محقق رسانند و آن شخص از افراد
انانی مخصوص و معاینه عند الله باشد بجزایات طاهره و آیات ماهره و پاک
شاید که کسی بمشهور از جمیع معاصی با وجود قدرت بر آن که اگر بی معصوم
نباشد کذب و کلام او حایر نیست و اقتضای قول او بر طرفین میشود و بعد
و صورتی که حاجت و سعادت و کمال و بر داری با ذات او باشد که بخواهد

همانقدر است انقیاد و طاعت و محبت و این چنین انانی را می گویند ستمگرایی
که همان بی عدالتی و بی زوالی و عفو بی مثال که تشبیه می شود به دریا
صورت بی بیع انسان که او را در یک قطره آب است در طغیان و طغیان که گمان می
رود و شکی نیست باشد و ملک قدرت کا کشید و در موج و بحر که بر سرش است
و این کربایی قدرت است و در سر پای خاکی نای بکر انسان و حکیم
رساندن دوست کن به صداقت کرد که گفت فیه شیء هو حی و سیده
و کس که خانه که هر یک از ان نعمتی بی انتهاست با و عطا می شود و کلیه
نعمت این دولت دانی البر و البحر را در کف شجره ادا می کند و در جمیع موجودات
که می بیند تقدیر متناسبی آدم ستوده و با برمال رسل و انبیاء است و شکر
از تو بعد و تو این ملل بخی در وعده و وعید را می فروشد و شرط انصاف ندی
که است که نذر علوم و مجهول این بر نعمت ماندیده و شنیده و انباشته و نور
از خواب طاعت این چنین محبوب و مهربانی ماحد کرم که رو مایه شوق دینی که همیشه
بخش الطاف از مهربانی او بگذرد و در کما می فقرا الی الله یا اعلی الاصل
محبوبی که با طاعتش شوقی متعالی نماند و بگذشت و گشت از غفلت است و بگذشت
مهربانی تو می تواند دلیل برین اگر انیای کرام و صلواتی می باشد که بجزات

[illegible]

و متعلق به شهادت است و بعد از آن غریب رحیم از همه دعاها را این دعا را برادر
برگزید و در مدتی این ماه که منتهی به شهادت می شود از او ان امام عالم نبوده و بعد
آنوقت در راه محبت او پیش کداز و خفا که می از علای دین پس این امام است
سازد خواب دید و مکر که با ابا عبد الله حدیثی دیده ام که راوی این حدیث
را شما نیستی و در زیارت است یا غلطی دارد و حضرت فرمود که نام من
و مکر که راوی میگوید در حضرت است یا نام و روایت که برکنان در حال صیانت خود
لیا به زیارت کند من در شب اول قبر رفت ما را در زیارت سکینم آنحضرت بگوید
در خود که من میگویم منتها مرتبه زیارت است او می ایست پس زهی بیدار می گوی
تو لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
شهادت میدهد بر بروی گواهی به خود بخوش را آب میدهد و نه به زیارت را
تاب میدهد او را اگر یارب خیر و بختش شود و ارم شهادت را سعادتی که می شود
بخش چون باین صورت می ایست و بخوابی و او را یارب بخون بیدار شود
چون بخت خلق بخش از کارش که کاران است را که در این بخش بود و کار
در این بخش است که در خوابهای من این است که میگوید که حساب است
بر این شهادت را و ادانی من طلب کردیم و ما میگوییم عن الهی که در نزد

[illegible]

[illegible]

دوستی و محبت کج غایب گشت نفسی میداریم و در دگر و داریتور واضح و واضح خواهیم نمود
و اینجاست و شهادت این مظلوم است مظلوم حقید و سبب ایشان
طلبان طریقه مخالفان و معاندان اوست و دیگر اگر با عاصی تبه و بهار را که
سبب که به بهر ما ندیم و ما به مجرم خاک را را اجمت زیارت این شهید و صدیق
و صفت نوابیم حضرت گریای ما بهار خبر و چنین شهادت باین مظلوم شهید عطا
فرموده ایم که ای کاشی را عیان و سوالهای بی نوائان است که در تحت
قبر ما بخیر بود استجاب میفرمایم دوم امراض میداد و الام عافران بی برکت
و نوار اور خاک تربت این شهید که روضه او دار الشرف الام و استقام است
زایید که دیدیم و دیگر که است را در در تیه او قرار دادیم و دیگر که عمر زوار تربت
این مظلوم را از رفتن و بر گشتن بر دتر عمر او حساب میکنیم یعنی در آن ایام حفظ اعمال
ساحی ایشان در نوسن جریده جرایم ایشان را حکم نمی جرم در آن حال محفوظ لایک به
انجام بهر این ایامی طوطه ندان مفضل غم و الم و ای نهم ارایان مفضل غم و الم تا مایل
کنید کسی که این مرتبه علی دوست غایت بی همتا باشد دوستی و دوستان او
و چشم فراموش که دوست دوست و دشمن دوست و دوست دشمن
بسی که پس بعد مرتبه دوستی که باین مظلوم دارند اندازه مرتبه خود را بپردازند و در حق

و در بیان کتاب که سنی بر مذهب حضرت رسول و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم
 و در بیان بود که برای ایشان است این باب و در بیان است که سنی
 از حضرت امام رضا روایت کرده اند که هر که بیاورد و در صحبت ما بود و بگوید
 برای آنچه که گشت شده اند و دشمنان ما یا ما باشد و در صحبت ما بود و بگوید
 و کسی که بگوید که این او در صحبت ما پس بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 که دیده اگر بماند باشند کسی که مرده باشد نشیند و در صحبت ما بود و بگوید
 و در صحبت ما بود و بگوید که در روزی که در صحبت ما بود و بگوید
 ز علی ابن ابی اسیم سنی حسن از حضرت صادق روایت کرده است که اگر کسی
 بگوید در روزی که در صحبت ما بود و بگوید که در صحبت ما بود و بگوید
 حاصل کنان او را بیاورد و هر چند که گناه او مثل گفت دریا بوده باشد که
 مقبول است بعد از آن که از آن بر محمدین است سوال که او از صحبت ما بود
 علیه السلام از او و لی که سنی سنی بود که این حروف از کتاب است که در آن
 ذکر آن بوده و بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اعلام فرمود که
 و سنی سنی بود که حضرت ذکر را از خدا طلب کرد که اسماء حضرت را در آن
 بود که در آن است که در آن بود و بگوید که در آن است که در آن

[illegible]

خود اندکی بعد از یک مشت نمود و بعد از آن دست راست را بر پیشانی نهاد
و در وقتیکه سینه ماه و دو کلمه را در روز میل حضرت امام حسین علیه السلام
بود شبیه در نوچه ذکر کردن بیان است بر آل و اهل بیت و کتب معتبره
روایت کرده است از پدر و غیره نقل که حضرت رسالت علی علیه السلام را در میان
آنکه به بوندی حجت نمود با اصحاب خود خیمه ام مبدعانه که فرود آمد از یک
طلبه ام مبدع گفت که کو سفیدان دارد به محرابه اند و کبریا خیمه را از برای
دو نیمه گذاشته اند و شیرین دارد و حضرت فرمود و حضرت ده که من این را بودم
چون حضرت را در حضرت دست مبارک خود را بر پستان آن کو نهادند که
تا بعد از آن حضرت شیر از پستان او دروخت و حضرت در ششده سالگی
ام مبدع را به بر کرده خود و اصحاب خود میانش میزد تا سیراب شدند و چون
بسیار گری بود حضرت و خیمه او قلیونه فرمود و چون بیدار شدند آن طلبه خود را
درخت فایک در نزدیکی خیمه او بود دست شست و خمیده کرد و دست آن را
خود را در زیر آن درخت ریخت و چون از وضو خارج شد فرمود که ای الله
امری بنده غریب بنایر فرمایند پس برخواست و در رکعت نماز کرد و امام علیه
گفت که حق از آن اعمال تعب بسیار که دم و مال بطلبی کنی و کسب کنی و بیک

و من بعد از آنکه دیدیم هم می گفت چون بروی دیگر شد دیدیم که اندرخت بسیار
لمبه شده بود و درخت عظیمی گردیده بود و جملگی او را درخت بود و درختی
بسیار که در میان بود پس بعد از آن سیوه بسیار بزرگ از آن هم رسید
روی و چون روی غنچه شد نی او از گل شیرین تر و بزرگتر که از آن بود
سینه می شد و برشته می خورد و سیلاب می شد و در چهار که بخورد عاقبت شفا
می یافت و در هر پشانی و محتاجی که بخورد بی نیاز می گردید و هر صاحب حاجتی که
می خواست و کما بهت خود می رسید و از بزرگ اندرخت برشته می کرد و می خورد
که غنچه در غنچه می شد و در پیش فراوان می گردید و از روی که انحضرت در خطبه
فرموده اند غنچه و برکت رو با او در دلا و با پرگناه شده و اما دانی و در او
و در میان هم رسید پس با اندرخت را درخت مبارکی نامیدیم و جمیع درخت
با او و در اهل باور می آمدند و در سایه اندرخت خودی آمدند و برکات اندرخت
بسیار می برکت با خودی بودند و در میان که آب زمانی است ایشان
که می گفتند که آب که از آنجا می آید و می خورد و برشته اندرخت حسین بود
که که می خورد و هم دیدیم که سیوه ای اندرخت فروریخت بود و بر کاشی نشسته
بود و سیلاب از آنجا که می آید و در آنجا که بودیم بعد از آنکه می گفتی

خبر دهات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بر رسید و حکام شهر که در دهات
که تیز و چال انداخته بودند بهر کسی که از حضرت خست بر سر ای قافلی سبلی
نابی کشیده بودند پس بعد از آن درخت سیوه را و اما اکثر از سیه و چال و درخت
و لذت بود چون چند روزی دیگر گذشت تا که یک شب اتفاقاً که در آن وقت
و نهایت خبری و تراوت از آن درخت رسته بود و حکام سخی این خبر را شنیدند
شبانه از درخت فروخت خبر از درخت که در آن روز در قریه ماند افر قریه و بعضی در آن
مطالعته و معلومه اند علیاً از و یاد گذشت بعد از هر اسم حضرت که در آن
مدرخت کمال می بجای آوردیم تا که کی سال بر آن حالت ماند پس آنجا که در آن
و دیدیم که سر پای اندرخت سیاه شده بود و طراوت و نراکت جوهر و شکل
بر طراقت شده بود و سیوه و امش نخیه بود و بعد از چند روز معلوم شد که در آن روز
حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام شهید شده بود و بعد از آن
و دیگر سیوه اند و اما در شاه سیه و کوب از دوابی بود و در قبال عرب می انداختند و در آن
از برای شغای بجان خوی بردند و بر امری شایع و بیکس از درخت تری
می بستند و حتی برین حال ماند پس روزی برخواستیم دیدیم که یک شب حادثه از درخت
شدند و آنچه از درخت یاد داشت و می دانیم که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

که در آن روز که من قتل گام هر چه شهادت رسید تا بقی ان
بودست از آن جان عزیز تر میداشتم تا که روزی برخواستیم دیدیم که از زیر ادر
خون تازه ای میخسید و بر زمین روان شده و بر کهای اندر دست خسیده است
و از آنجا که کهای ان قطره های خون بر زمین میریزد از صورت احوال و استم
که در آنوقت غلظت شده است پوسته بر اسان و عین بودیم و انتظار می کشیدیم
چون بدیدیم که از زیر اندر دست صدای گریه و ناله بسیار بلند شد و صدای نوحه گران
بر میان ایشان بلند بود که میگفت ای فرزندان محمد مصطفی وای پدر گمشده علی
وای پدر شوایان رخسای بسیاری صدای گریه و ناله و فغان و گریه نصیحت
که در آنوقت و لیکن صدای گریه و نوحه ایشان تا صبح بلند بود و آنکه بعد از خیر روز
خبر رسید که در آن روز رسیدی شهدا و در محرابی که بجا شهید شده بودند پس
سراسر ای اندر دست خشک شده و با دو باران او را در هم شکست و آری
از آن زمان به این شیخه زلالی است که از اسبیل و اثبات نبوت خباب غلام نبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سایر روایا و اب میگرداند چون بشته بر نگاه
و آن روز که در آن روز بودیم که واجب و لازم است نمره بودن بی از زبان
و بعد از آن و بعد از آن و از جمیع عیوب ظاهری و باطنی سب آنکه اگر در آن

[illegible]

[illegible]

خاتمه انعام العبقه وكان لا يم باني المساء والظلمة على انجليه
والله وسلم الى يوم الدين شجره چون طلايان مقدسين در نهالی برسان
رضوان الله عليهم اجمعين در باب غفلت نوران جز كزیده رب العالمين الى يوم الدين
عالم النین مجلدات صحیحین و مولفات فصاحت امن مرقوم انعام شست
انعام كذا انیده اند و ذكر انما درین محققه كفاش نادر و لا جرم هجوم بسیار كفا
برایع و وقایع احد مختار و دامن بحر الانكذار كیكهای ابرار ارجاسطریه و سحر و جادو
عجیده انصاری مرویت ك گفت پرسیدم از رسول خدا ص از كیست طاعت
عالم حضرت فرمود ای حابر بدانكه اول ما طوع الله التقل و انما عمل الاولین فی انصاف
فرمودند كه اول ما طوع الله الروح و انما روح العالم بدانكه من از جمیع مخلوقات نورانی
خلق كردم فرمود انما و علی من نور واحد پس فرمای بی شمار سبع و تعدد كیكها را
خداوند طویل در غلوت نهایی میگردد پس خداوند تقدیر بران نور خط و محبت
النفات فرمود ان نور كه اتم شد و از ان كه اوصاف و درونی هم كیكها
انچه نور بود و علی فرمود و از ان نوری عالم علوی همبره سبع و چنان هم كیكها
كسی را لوح و قلم و انلك و نجوم و ماه و افتاب و شب و روز و كیكها و جهان و دور
از ان ملك داد و از جمیع انیا و عدل داد و لیا و انصاف و ایدم و از ان و درونی كیكها

در نظر آید و در حق تعالی و در مرتبه نورانی و نورانی از ناسید و ولدان
از حساب عالم منطقی مرتب شده چون زمین و عناصر و جن و بیای مخلوقات که در عالم
منطقی نظریات آدمی و طبقات محکم چون نسبت قادر بی همال به طاعت آدمی و منتهی سرغیه
چهارم در این عالم و مطلع طاعت طاعت و در رسیدن به نزدیک در رسیدن
به رسیدن و طایر روح قدس از فضای رحمت افزای عالم قدس بجانب عالم
ظهور می نماید و در وید روح القدس در ظاهر و باطنی نورانی تر از قندیل عرش
در فم طاق از روی آدمی به دست نهادن و انوار که ای از آدمی جو طاق
بی در شغل شده همچنین از صلب ابراهیم امانت نقل میگردد و انوار صلوات
عنه و اصل گشت پس از چند واسطه حضرت ابراهیم علیه السلام رسید و حضرت ابراهیم
علیه السلام به امانت باری و در باب اعمال تحویل که در ای حابران عظمی که در جانب
فانی بی تمام رسیده گمان شده و در این میان از اصحاب طاهره امامیه و اهل بیت
علیهم السلام شد و به انتقال میفرمودند و به عدیان رسید و از عدنان اسباب
منور شد از ای نور حاصل و رسید به ارگشت و از و به مصر و از و به بابل
و از و به مدینه و از و به کوفه و از و به بصره و از و به مدینه و از و به کوفه و از و به بصره
و از و به مدینه و از و به کوفه و از و به بصره و از و به مدینه و از و به کوفه و از و به بصره

آنکه در کوه و درون شیب جانب از پیش چشم می نمود مستند بنا بر کوه شایسته و مناسبت
چنین بنام در آمد و دیدم که در علم نصب کرده اند یکی در مشرق یکی در مغرب یکی در
میان کوه و یکی در جنوب و در حال سجده دست و پا نه کسی در مکتب دست برد
و نه کسی در کفایت که از بار و بنفیدار آسمان نماند شسته او را از نظم غایب
نمانست در دوازده ای که او را بحوالی کار و بر پیشش از اسبمانند و از ان
نقطه از دوازده ای که او را در دوازده کعبه دارد دست محمد بود و قاعی ملکیت که مفتح ثبوت
و غیر پیش و بنده کعبه و بار و کعبه از بنفیدار نماند و او را از روبرو و
از دوازده ای که کعبه که محمد را در اطراف زمین گردانیده مغفوت او م و طلت از آن
و طاعت و طاعت است حق و ثبات است یعقوب و جمال یوسف و مصروف
در دوازده ای که در عیسی نوبی از دوازده ای که در دوازده ای که در دوازده ای که
نور بار و بنفیدار کعبه داشت و آب صاف از ان کی کعبه و قاعی ملکیت
محمد و بنفیدار تصرف نمود و بسیاری از آن کعبه که در دوازده ای که در دوازده ای که
محمد و بنفیدار تصرف نمود و بسیاری از آن کعبه که در دوازده ای که در دوازده ای که
از دوازده ای که در دوازده ای که در دوازده ای که در دوازده ای که در دوازده ای که
کعبه که در دوازده ای که در دوازده ای که در دوازده ای که در دوازده ای که

[illegible]

و از صحبت مراد و او عبد المطلب گفت نزد تو در کتبای که نزد دست گزیده
بر من است که بگویند و در مجلس در باز کرد و عبد المطلب هم باز کرده حجاب آمده دیدن
نموده اند و حاجم مضطرب گردید و پرسید که آن نور چیست آنه خواب داد
که این خواب از آن تو ای دوستی از او هستی آنه مرد شسته گفت این فعلی است که
بسیار است که بنده عبد المطلب جواب داد که او را مطلقاً در میان دلا را با خود
و در یک مجلس که آنه گفت محمد در فلان خانه است اگر توانی برو آن را بین
و عبد المطلب بیخ دست گرفته تنوبه انخانه گشت و شخصی میباید که باشد شمشیر
او که گفت باز کرد که مجموع ملا که از زیارت محمد فارغ نشوند کسی از آنجا نماند
و بعد از عبد المطلب طاری شد و مراد محبت نمود و خواست که خویش را از خیال
اعلام دهد و چون از خانه بیرون آمد زبانش از حکم باز ماند و روایتی که چون بشنید
عبد المطلب بر حال جهان آرای آن مولود عاقبت محمود افتاد و در رعایت محبت
بسیار در آن سرور را بر داشته به خانه گفتم برو و میرسم سگرا الهی تقدیم نمایند
و چون آنهم مقابل و خداوند بی جهان مشتاقان تقای سهرمدی و
مشتاقان بر کمال وصال ابدی را بنزول انواع و لایا و مصایب و محبت و لوا
و مشتاقان بر کمال وصال ابدی را بنزول انواع و لایا و مصایب و محبت و لوا

اما بشیرش میزدند لهذا چون که فرقه ملکشان سراسر میمانی و برادران
 انقل و فوان ایوان محبت و نوا سب و ملاطفتی زودن است و در هر یک از اینها
 تسلیم و حاضر در کعبه فرمان تفاسیست بیت و می بود که شمش زکریا میخوردند
 شمش می بود که با ناله اش میخوردند اول مشک با حضرت رو میزدند و بعد که پیش
 از توله بر روی تبارک و تعالی میزدند و بزرگوارش کلی از کاشن جاش میخوردند و بعد از
 دیدار فرزندانه اماراد را چون لاله بجا که برود و در سه روز بعد از تولد که میگوید
 معجزان شبیه شیر مادر شیرین نموده بود که زن پاک و امن علی نام زاده می
 می سده و اکی و بی اختیار که زودان که بر درای رحمت ابری را بوی سبزه
 تا اورا قبله خود بر و شعرای روزگار تا کجا سبکی خفا به در تیم راز صدف سبکی
 نه آوی و نه خوشی نه یاد می و نه هر کسی مر و است که طعمه با ز زندان و یکم بود
 سبحان در زین حسد و عالمی نهاد و از دنیا لک طعمه از زمین و یکم
 و در دست بشیر خواگی نیز از یک سبحان راست طعمه را می گمید و در نفس
 طعمه آمار می عجیب و احوالی غریب از آن سر و رسید چون با طعمه شکم از هر یک
 بر و در دم نهادی جز تو طفل سکین بوی با در از سبحان که یکم سبکی غریبی
 انحضرت فرمود ای مادر از ترا هم ز زندان شیر خواهی بوی نه از غایت است و در دست

و دست کرد از او این فرزند از کس نه بگذارد و دوستی که فرزندان علی بن موسی را بگو
 و نه بفرستد و نه بدست آورد و نه با شریک است و نه در شرف می شدند
 و نه در محراب از علی بن موسی گرفت کرد که با برادران رضاعی خود و برادر علی و
 روز از کس نه گفت ای جان مادر تو نور طعلی و تاب تو به راه رفتن نداری
 و نمودن می اندازد انصاف و دست که کن روز را از خطیسم و از حبت البرسم
 که تو را از انصاف بگو و نه دوری که نیم همی بگفت و گفت که خدای انصاف
 تو تو فرزند می کند عادت که تو فرزند او باشی و چون سن شریف می آید
 به حج می رسی علی بن موسی را در دنیا برده و دیده اند خاقان و در ملک اقران
 جهان جهان را به دیدار اقباب کردار احمد نماز روشن فرمود ام امین را
 که گفت که این اند بود حسب ارث بعلی بخت رسالت نباه علی بن علی و الی
 علی بن علی بخت مقرر فرمود علی و در مخالفت ان بر گواشت و روزی
 میگفت در حال ششم از ولادت فرزند ام امین بخت را به برادر و خاوند
 علی بن علی که می بود و نه از حجاب را امالات نماید و فرزند که او را از الی
 میگفت که نباه احمد است که را میزد چون به که بر گشت و در مرطه ابو امینه می نشست
 به ام امین بخت خود و هم در ان موضع می نشست ام امین ان طعلی را که

به یوم جمعه در مسجد و در طلب برهان و کشف و دل الهی اینها را میسر می نماید
 و نامه روزی که منید ابدل استند و در مقام غزایابی و سحر کوری اینها را میسر می نماید
 و در شبها اندر خفت مع نبوت را در مدوت سینه می گرفت و از اینها را میسر می نماید
 که ای بر می داشت احکام شریعه و دل سخن مالک است که بخدا را میسر می نماید
 و ای مرو و زن ذریه یحیی بن شریف حضرت مقدس نبوی غریب علی سید عالم
 اهل بیت است و اتوانی نهاده و در اوقات جمادی خباب ابو طالب را طلب می نماید
 حضرت رسالت مآب را ابو طالب جوالة خود را در سراسر ای قانی به عالم عالمی
 اقبال فرمود و رباعی ای چرخ دعاها تو می بیا کشیده به هر که تم کشش جویند
 انرا از او در نذر و در کرده است ان در را ملک می کشیده به خباب ابو طالب
 در رت و سالت اسر و از جان و هر که نفس تقصیری بر صوم میسر می نماید
 می گشت اما حضرت را خاطر هیچ و هیچی نمی یافت و ران تمام خباب ابو طالب
 را به ای سفر شام بر سر افتاد و حضرت ابدیده گریان به نزد علم خود ابو طالب
 و گفت ای علم مرا امید که سگزار می کشیده و نام و دروغ می گوید و در اینها
 از استماع سخن گریه و رانده گفت ای جان جهان که من و تو را میسر می نماید
 منم و روایت که روزی ابو جهل بن هشام بهمن تمام می نمود و علی از کتبت

سید احمد بن محمد باقر علیه السلام در حدیثی که در کتاب است و در آن
مفسرین کتاب تفسیرهای مختلفی کرده اند در آن در مورد ابو طالب حاضر
نشدند و چون از حسین منور بادا که میگردد و در گوشه مسجد ایستاد
به نوحی اندر که داشت و در مقام صبر و تسلیم نشسته بود آن بی نام
آنکه در گوشه ای نشسته بود و خانه خمره جمعی از کربیه و غلامان آن حضرت را داشتند
چون خمره ای که در پشت لب اگر کسی نداشت نیده بود و ششاک بود و کوفی
از بی هوشم داد و دید که در روئنده کرد و میگردد خمره بر سید که چراگری میکنی گفت چراگری
کیونکه من نیست از مردان بی رحمته لب شام هم عبد الله را خندان آید
بنا بر سید آن معصوم بکنایه را بکشت و کسی نبود که او را حمایت کند خمره
در آن سینه خنده بود و اندر آنکه خود و دیگر دوستان بی نام از کربیه قاضی
شدند و در آن مجلسی حاضر کرده و قاضی در دست گرفته و برابر ایستاد و آهسته
آهسته میگفتند که در آن مجلسی خمره ای که گفت خمره بر سید که چرا
که کسی در آن بی نام باشد و گفت که این یکجایی بود و در آن مجلس عبد الله را فرود
فرود آمدن آن مجلس عبد الله را بکشته و در آنجا از دست ای بی شمار بودی و خانه و شهر
سید احمد بن محمد باقر علیه السلام در حدیثی که در کتاب است و در آن

[illegible]

[illegible]

چنانچه حضرت علی (ع) فرموده اند که گوشت و خون را شست و خوردن آن
 گناه بزرگ است و رسول خدا (ص) را یکی از یکی خوردن آن گناه بزرگ
 نیز اگر آنست که یکی آن جان جهان بدست می آید نه آنکه چون تانکس
 میزبان نبود و گشت آن حضرت او را دیدم که فرمود: نه این را که شستنی
 گوشت و نمکهای خارجی و بعد از آنکه در دهن خود آب دهان خود را شست و
 مشغول است و میگوید که او را نباید میگویم اگر کسی من را میگوید که گوارا
 طعمی نزد حاضر است و طعم از رو دارد که شربت او را در دهن خود
 آن حضرت چون نام طعم را شنید از جا برخاست و از صف برخاست و فرمود
 چون بر دهن او اندازد و میگوید که ای طعم طعمی که داری یا رسول خدا
 پس آن پنج برگزیده گدا و بی پولی هم نشسته خباب طعم کرده ای نان را از دهن
 طعام حاضر کرده است حضرت جابر چندی نان پاشانید و فرمود که او را از
 ده طعام از پس یک یک طعام نه آنکه طعام همه طعام میل کرده و از برای
 خود نستاند و فرمود که ای طعم از برای فرزندان و خویشانشان
 پس بگویند بر این وجه نه طعام از آن سنون بخورند پس بعد از آن که روز
 این بگفت مرا بود و سه شصت از آن حضرت بر این بیان کردیم

با یکدیگر میفرمودند و حضرت محمد باقر علیه السلام فرمود که این است که در روز قیامت
 صفت بوی که در مجلس عز و محضر است نبود سایه نداشت و از راهی که میگذشت
 و در راه بود و از عبادان بر که میگذشت از بوی خوش آنحضرت میدادست
 که آنجا بپایان آید عبور کرده هیچ سگی و درختی نمیکشید که آنکه آنحضرت میفرمود
 که هیچ سگی و درختی از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام مروست که چنانچه در مجلس
 که میگذشتند ری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ماطع میشد که
 در شب باقیان بخواجه بود و خاک کی از زنان آنحضرت در شب باری
 بنویسند که در آن روز آنحضرت داخل حجره او شد و روشنی نور صبا که
 در آن شب در آن روز از آن روز را یافت و از آن روز که در آن شب
 سبک آنحضرت را میگفتند و داخل محرابی خوش میگردید و بوی شامه تاب است تمام
 از وی آید و در هر که مرغ از بالای سر آنحضرت بر دوازده میگرد و چون خبری از حضور
 آنحضرت یافت بر پای خود را نه قدمهای عیش برای آنحضرت میسود
 و در آن شب که در آن روز از آن روز را یافت و از آن روز که در آن شب
 سبک آنحضرت را میگفتند و داخل محرابی خوش میگردید و بوی شامه تاب است تمام
 از وی آید و در هر که مرغ از بالای سر آنحضرت بر دوازده میگرد و چون خبری از حضور
 آنحضرت یافت بر پای خود را نه قدمهای عیش برای آنحضرت میسود

[illegible]

[illegible]

دینی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ل

کشیدند که در میان قوم خود ایشان افتادند و آن قدر را خاموش کردند و به هر
 خرم بکشیدند حتی در دیار و جل در زادی و محال گوشه گیر و مجرات دیگر از این
 یاد و انکس بر داشت سکند که ذکر این باعث تطویل کلام است لهذا به
 البسیان می گویند خودیم مطلب اصلی از میان نرو و از اگر علایم صحیح
 می بیند که چون حسن شریف حضرت خیریه بنده سلوکی اند علیه و آله است
 و هیچ عالمی پسندید و همان علت مال و دست مال قرین احوال جانب
 است که در غیر این نام به این مطالب در میان آورد که از نسیب ذکر شده ام که
 بهیچ وجه نمی توان بود و آن دولت زید ارتضیت هرگاه فرزند برادر من بود
 که از این منشی مبارک به عطا خواند نمود که نفسی از آن عمر حاصل کرد و در حشر شانی
 به عطا و آن مطالب علیه السلام این را از ما با تمام البین صلی الله علیه و آله در
 ظاهر و باطن تمام داد و در کل امید واری خدیجه و در این منبسط میگفت بعد
 از این است که تا در خواب خدیجه معروض میسازد و آنکه عاجز شده که آن است
 و در این است که تا در خواب خدیجه معروض میسازد و آنکه عاجز شده که آن است
 بهیچ وجه نمی توان بود و آن دولت زید ارتضیت هرگاه فرزند برادر من بود
 که از این منشی مبارک به عطا خواند نمود که نفسی از آن عمر حاصل کرد و در حشر شانی
 به عطا و آن مطالب علیه السلام این را از ما با تمام البین صلی الله علیه و آله در
 ظاهر و باطن تمام داد و در کل امید واری خدیجه و در این منبسط میگفت بعد
 از این است که تا در خواب خدیجه معروض میسازد و آنکه عاجز شده که آن است

[illegible]

شیخ ... در کار و این است ... زبان ...
... که شوکت گمان ...
... را آید و در است ...
... که مقصود ...
... ملک ...
... از جانب ...
... را در خانه ...
... و تجارت ...
... در آن ...
... و او ...
... را ...
... و او ...
... را ...
... را ...
... را ...
... را ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت از بر آن عرض ای سید فرشتگان این جمله را بخوان و در دهها بار
هر ای همان تسبیح را بخوان و هر روز بیست و پنج مرتبه بخوان که آن را که از لای
تهدید از نیت دهم است تسبیحی که من حضرت موسی و هارون و
سید از کجاست آنجا که در آن یزدانین عیان کشید و فرشتی که نور حق باشد و صیبت
قد آورده و نور را به هم غنی نموده و لی تسبیحی که من حضرت لایمان رسانده و تسبیحی که
نورین اورا دنی نموده چون آنحضرت بفرموده ابراهیم گفت خطاب تسبیحی که ابراهیم
ابراهیمی در عهد اندوید که تسبیحی خیر این تسبیح و برکات خدا بر روی تو است ای نبی که
حضرت اهل نبی و اولاد منی سلام رحمت خداست و جواب سلام و تسبیحی که حضرت خدا را
بر خواهر کرد و نام در جواب گفت که سلام علیا و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
در عهد اندوید که تسبیحی که این کلمات در عهد اندوید که تسبیحی که این کلمات
انچه خواهی آنحضرت زبان در سخاوت است که شود و تو ای سید و تسبیحی که حضرت
پدر اسلام در مقام خطاب تو تسبیحی که حضرت در مقام خطاب تو تسبیحی که حضرت
زادهای محراب قدیمی است که در نزد آنحضرت ظاهر کردید که تسبیحی که حضرت
تا اول کن و تسبیحی که کن که در نزد آنحضرت خورده ام و تسبیحی که حضرت
که در عهد اندوید که تسبیحی که حضرت در عهد اندوید که تسبیحی که حضرت

پرسیده هر که در این راه است اقبال علی ابن ابیطالب و با حضرت در خور و روح مرا
فرستاده اند از وی زندگانی پیرسید از آن ذرا صدای امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
در میان مردم با حضرت در خور و آبی تو دانی صدای برادر علی که گوش می شنید
ندار سید که مطلق در بر زبان لازم است که آنچه همانرا خوش آید زبان کند بر ملامت
که علی را بسیار دوست میداری قدرت ادا ای شسته بصورت علی خلق کرده
و بهای همیشه ای تو میرسد که خوشنوداشی ابن تو یوسفند مقبره انا نام الحلق
و نظر احوال حضرت صدوق علیه السلام بواسطه کرده که در شب معراج نزار سید
که ای سبب من بپرس از ارواح انبیا سلف که من ایشانرا بجهت دعوت کرده بودم
حضرت بر سید محمد عکروند که دعوت بودیم بر سالت تو دلاست علی ابن ابیطالب
علیه السلام حضرت سجد میگرفت و پس نزار سید که ای مشوایان کانیات دای
عنان حیفه موجود است که ادوست میداری عکرو که ای معبود و پشال هر که را
که تو دوست میداری اعیان بطلب رسید که من علی گردستی دارم تو هم
در این راه است سید را و آخر لبند آخر فاطمه نام تو عطا خواهم کرد که گوی
نیکو شد غرض علی ابن ابیطالب پس تو نیز بهیچ که
ایین و دولت کایه و حضرت لشکر و اسل و بعد سیس زبان سودوی

در حق او احوال بکنم در شب بخت و سیرت او بهم حضرت بر سر کوه کعبه
 در حال تدقی نیست که تو الفهم فرما که امشب حق تعالی ندانم مرد را از احوال
 که خود را می فرزند اگر سینه بر آبی کشا جان و قهرای است خود را بهر حال
 نمی خدمت فرمود که قبول کردم و راضی شدم و در مقام توفیق و مصلحتی نیست
 راضی این ذی را که گشای تو که خواهر است من فرزند بی گری را که تو اندک شعله
 تشنه بودم من و در دم سپید را نیم من بلا بشم و است خوشنودم و در
 که دویم است که صبر نای بر کذب است و در من و از بهر محبت که از ایشان بر من
 و جان خود را در راه نشان کنی در مکر که جدا و به حد که هر روز ان توطئه است که جدا
 لبکند و خون بر روی تو عاری شود حضرت و مکر که قبول کردم و راضی شدم
 و بعد توفیق از تو خواهم که اسیرم که دلی تو خواهم رسید به از تو بهر حال
 و شقتی شاکری که تو در مظلوم ترا که نوز و غرای تو باشد و درم خوانند که در
 خوانند خودی را که تو به ای او مقرر کرده و در شکم او خوانند و در و یک حال
 به فرزند می محبت نام شد که این طفل مصوم داند به شبیه خود و در
 تو خوانند از وقت و بی رخصت با و در خانه او بر آید و در زیر بر آید و در
 در پی او را در دم شکست کسی را که در این کت حضرت فرمود و این کت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام زمینیں اور تمام ملک
 ہر ملک کے سلطان میں یکساں
 ملک کے ہر فرد میں یکساں
 دین و دنیا میں یکساں

[illegible]

[illegible]

۱۲۱

آنکه
 از این دو در میان آمد و نهایت صفت دلی توانی بود پس شش پیش غیب و خفا
 که کشی نه در این حال کیفیت شد بر مرا غریبیم خانه به خوشی روزی غریب
 تا که در این کار و زنی انبی در میان رسید گفت ای و تو فریاد لبه کجا میروی
 و خودم در میان تو و من قرار دارم از آن گفت ای سید و الهام تو در اینجا بود
 من زین بر من چیزی تو غریب میایم چه اگر در نزد گوار تو ترا به حالت به نیت عمل تواند
 ای بس خال و در میان و یواری با بدل بقدری قرار گرفت و از آن گفت چون نظر
 بر حال بدرم انداخته من ستمدار ایوی رحمتی و حال مرا به میان که لایق میکنی بیا
 کن پیش من که در دیده تو قرار گیرد و در میان و کجای شهر و سیلاب و کجای بود که از تو
 رسید که من در میان بودم در از حیات کبر و خیر کجای بود که از دست پیر رسید که کجای
 بود که کجای رسید و در کجای بود که کجای رسید که کجای رسید که کجای رسید
 بود که کجای رسید و در کجای رسید که کجای رسید که کجای رسید که کجای رسید
 بود که کجای رسید و در کجای رسید که کجای رسید که کجای رسید که کجای رسید
 بود که کجای رسید و در کجای رسید که کجای رسید که کجای رسید که کجای رسید

[illegible]

و فرمود که ای عفتی عالم ندان تا طاهر برانید و گفت خبدا قسم که پر بر بزرگو ایش زاندر
مهر و عفت کرد و راستی ده دیدم و نه خوار چون یک کواکب دور و دورشاید سماکالت
نیز و گفته اند که طاهر گفت اگر راست میگوئی مرا به در زمان را بخوار و کانی خوی
استخوان این میوه بکین بازوی و فرمود این را گرفته به نزد منم برود و چون
فرمود عالم طاهر را دید خانه اغوشش کسوده خنده قدی استغبال طاهر روید و او را
حرکت و گفت و نخواست طاهر بسیار بکرت و مغرت او را تپلی و از حجاب طاهر
باز کرد که بر بزرگوار من شرط کرده ام که ترده کانی باین زن و هم مغرت
بان زن گفت که این طاهر میخواهی ان زن سای از عرض کرد و با رسول الله خبر میگویم
نکما که حجاب طاهر فرمای قیامت و عرصات محشر مرا از اغوشش کند خباب طاهر
گفت ای پدر کواکب باش که در قیامت من بی او قسم در پیشت گذارم پس این
کلمت و گفت یا رسول الله سیری و مرا در می و ببری ازین دین سر که گشته دور
فوق افتاده اند احابت سیدی که بس کشکان خود و روم حضرت دعای خیر او
کرده احابت فرمود و ان زن بر اسم عزاداری قیام نموده و از حجاب طاهر و
میسر منتن و هم پدر کابسته ابرار بود و دیده اند و جلای دل از چشمه زده اند
و فرمود که ای عالم من و در ای مصیبت و لایق است از این محمد مصطفی صلی الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ناله و گریه می کرد و می گفت ای خداوند که اگر من از راه فرمان برداری می گذرتم و در راه
مرا هدایت می فرمودی اندازد چون خانه حضرت متصل بود به سجده و منتهیات طاعت و عبادت
ناخنهای ششیدن قطره دروغ نشسته بودند خباب غام البین از برای تیرانها طعن
ناله می کرد ای خدایا قره عین من و ای حبیب من عره شو که من چه تو ام زیرا که سلسله است
سپهر من از بند غیر از من به طاعت و دران برداری پس فرمود ای اوده مردم سو کنند
یا در گزوه هست خدا که گذرد از ظلم و ستم کاری پس سو کنند میدیم شما را بخدا که اگر در نزد من
از این خلیفه بود به طلبی داشته باشد آن بر خیزد و از من بخوابد و تمام کن انگاره
از نصف خاموشی است و بر سر برانها و چون انگه ببال آمد دوبار و یکبار سخن را تکرار
فرموده کلاه مروی برخواست و عرض کرد که یا رسول الله چهار دنیا را شما طلب دارم
حضرت رو بامیرالمؤمنین علیه السلام کرده گفت یا علی حق اورا دیده که ادای دین
تو خواهی کرد پس مروی از آخر مجلس برخاست که اورا سواد و بن پس مکشند و خود
که با ناله و گریه و دردم فدا تو باد اگر خاموشی شنیم تیر شو که نافرانی تو کرده باشم
و اگر گوییم شدم خادم مغرت فرمود که اگر رضای خدا در دشتا لبه گفتن بهتر است
نموده و عرض کرد که بیک از جانب طالعین آری من پس تعالی تو ایدم و تو بر ناله
عصا بود و لای و عصای شوق را در دست راستی بلند کردی که بر ناله زنی بود و

[illegible]

نشدن آن که در این راه سواران و سواران را در این راه
مردان و زنان که در این راه سواران و سواران را در این راه
بسیار و تنهایی که سواران و سواران را در این راه
فرماندهای که در این راه سواران و سواران را در این راه
اندر این راه سواران و سواران را در این راه
اسیانت برآمد و اسباب و اسباب که در این راه
در این راه سواران و سواران را در این راه
بر این راه سواران و سواران را در این راه
فرمود و خداوند اسواران و سواران را در این راه
آمد و بر سواران و سواران را در این راه
سواران و سواران را در این راه
و اسباب که در این راه سواران و سواران را در این راه
در این راه سواران و سواران را در این راه
در این راه سواران و سواران را در این راه
در این راه سواران و سواران را در این راه

[illegible]

و علی که جهان است من بعد از آن است لکن آن طلب و محبتی که در این
دین نوز کفایتی و مسکو که گفتی شما چه خواهد بود و حضرت سید بن طاووس
با وجود این بانی پس احوالی حضرت تنبیه شد مردی که در این شهر بود و در این
جریل نزل شد و در او راه بود و در او که بر طرفی که در این شهر بود و در این
بود از مردمی است تسلیم حضرت کرد که باطنی بد تا طوطی خود را بر او از نو بانی
فرود یک برساند تا می آمد پس حضرت و فرمود که در جریل از علی ابن ابی طالب
مطالع نام بعد گرفت که قبول کند و علی ناید آنچه در او نوشت که به گفته دلا که را بر او
گرفت و غایب است پس این قبول نمود و این قضیه در شب روشن است و ششم

مهر سال و هم حجت و آن است
و سهرنگ نیز آن مغل غم و الم ناکسان بزم فرا و شغوفان و کما که بیان می کنند
نخچه بقدری که گوشت گیران را و یه سکواری چنین رواست کرده اند که چون طایر را بخت
سد به خرام بخت و این از صفت چهار کوشش تن به نصای و دانش و علی بن ابی طالب
نمود اول خداوند غرض و بل برسم تنبیه فرمودن علی را از زمین خست و تان ملک
می آید و در او علی ابن ابی طالب و حسین و عباس و امیرا که اسلام علیکم و رحمة الله
و بركاته بر فرود کار تمام می رسد و شهادت و در حجت و ثواب الهی و فرمودی است

[illegible]

چنانکه فرمودند و نقل این قضایا حضرت ایدینوردی و امام سید محمد باقر در این مورد است
 علیه دوست که ده اندک در زمانی که حضرت علی مرتضی حضرت سبطی در این میدان مبارکی
 که در عقد ششم آن فرودیده از پیش جمیع بیست و پنج خانبه امیرالمومنین انواری در آن میدان
 مدینه الاحباب سطور است که بعد از تمام امر قتل شاه ولایت مابین قطری و حضرت ای با
 که در گوش چشم و طعنه ناف نشین و دوران عبد مناف جمیع گشته بود و بعد و در وقت
 که در کلام غسل بکبر شمع یوم ششم خود بخود بهلور بهلور میگردید تا خانبه امیرالمومنین حضرت
 خنجر از غسل فارغ گشت و حضرت را کفن کردند و در جاده سفید حرکت برد و ای حسین
 از دوی مبارک انحضرت برداشت و گفت بدر و او درم در اینجا بود و بگوید و بگوید باز
 بودی در ریات و بعد از وفات منقطع شد و وفات تو آنچه منقطع شده بود در
 احدی از خلق و پیغمبران از نازل شدن و همای آسمانی مصیبت تو میدان عظیم شد
 که تلی فرای مصیبت دیگران گردید و سخت وفات تو خیال عام گردید که با خلق و حساب
 مصیبت اندر تو نیست تو اگر نه هر چه کردی و تویی از خیر نمودن تو در جاده بی بی
 بر این اهای چشم خود را از روی ریختن بر این حق مصیبت ترا اندک کرده بودم و مراست
 بمبارقت تو از سینه بیرون شدنی نیست اینها در مصیبت تو اندکی است اینجاست
 اندوه و غم و حسرت را جاره نمی توان کرد و در حق مقارقت تو بر طرف شدنی نیست

[illegible]

[illegible]

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند که چون خداوند بی نیاز حضرت
 آدم و حوا را خلق کرد و سجود را که هر کس نمود آن دو بزرگوار در مقام افتخار برایشان
 بهشت جزیرت در آمدند آدم و حوا گفت که تعالی خلقی بهتر ازین نیافریده است پس
 تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل که دو بنده من آدم و حوا را بر بسوی فرودس اعلی جو
 آدم و حوا داخل فرودس اعلی شدند نظر کردند بر خیرگی بر روی تختی از تنهای بهشت
 نشستند حی از نور بر سر داشت و از کوششهای خود و کوششهای از نور داشت
 و هیچ بهشتیان از نور روی نور روشن گردیده جبرئیل گفت این خالقه و خرم محمد مصطفی
 و ان نبوت از فرزندان تو که در اخر الزمان ظاهر خواهد شد آدم گفت این تاز

که در حقیقت کفر است و دست علی ابن ابیطالب بر او سپید است و در حقیقت
حسرت کفری است و از او گفت این فرزند خدایت حسن و حسین را میم گفت ای حسین
چرا این ایاقان من از من افزیده شده اند و چرا من را کشتن ایشان بود و چرا او را کشتن
نهان مقصود است پس از آنکه افزیده شدی بچهل هزار سال و ایضا و ختم شد علی نقی علیه السلام
و زود است که در شب معراج جبرئیل من را بسیر میبرد برین در او رو و زخمی نمود و میم
که چون شجره طور شکل بود و نم بر سپیدم که این درخت از کیت جبرئیل گفت از این درخت
در علی ابن ابیطالب است که در زیر آن شجره مبارکه دو فرشته علی و جلالی عیسی و زید
من من فرستم قهری دیدم از کعبه اندوه مضای مصطفی که بیخ رفته و علی نه است کفتم با
جبرئیل این قهر از کیت جواب داد که از من زنده است حسن ابن علی است بیشتر فرستم درخت
سیبی را دیدم از نور یک سیب را گرفته بشکافتم در میان آن سیب جو را دیدم نبات
زیبایی و مرغی و لباس گلونی از نور پوشیده و بر شست میختم او را نه عجبی و او را
سر شکالیده پرسیدم که چرا که میکنی و از آن کستی ای کشید و کبر است و کبر است از
مگر که شهید و مظلوم تو حسین است محبوب من تنع فغای شود شهید و کارم که
جای حسین تو هست پس بیشتر فرستم بر علی انقاد نرم تر از کوه و خشک تر از ناله و
نواز نعل و نوزی از آن می در شهید و از آن کشته شود و دم آن خانه شعل شد

حضرت ابوبکر و عقیله ابان بانوی محرم عالمه شد و عقیله سید عالمه ای
و عقیله سید عالمه ای که مشتاق بودی بخت میکردم بگوشت خود و فاطمه ای بوم لب
و عقیله سید عالمه ای که گفت سوال کردم از حضرت عیسی که چگونه بود
و عقیله سید عالمه ای که حضرت فاطمه حضرت فرمود که چون خاب عیسی که اختیار کرد که فرود
بسیار اختیار تمام زنان که سبب عداوت که با حضرت داشتند هم عهد شدند
که درین عید بر و ندوی را که دارند که خانه او را و عیسی را این سبب بختی
عظیم را رنج شده و غم و تنهای و بختی دل آن مخدوم را بسیار تنگ آورد و چون
عالمه شد خباب زده آن مخدوم و شکم با آن بانوی محرم بهم شده شب و روز
بانوی سخن میگفت و نموس او بود و پوسته او را بصبر شاره میفرمود و این را از ابراج
رسول صلی الله علیه و آله پوشیده میداشت تا آنکه آنحضرت داخل شد و عیسی که
فرود خود بگوید بر سید آنکه سخن میگوید و بهم کسی میگوید تو گیت و عسکر و بار رسول الله
فرزند که در حل دارم بکن سخن میگوید و او نموس روز و کوشهای من است حضرت
فرمود که چنانکه این را یک مرا خبر داده که این من است و در قرئت امنیت و طاهره
است بابت و بل من که جمعی خدا اند از قیامت از وی بانی خواهد شد
چون بکلام ولادت بعد خباب فراروی نزدیک شد عیسی که مضطرب شد و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که خداوند جل و اعلیٰ را در این دنیا بهر حال شایسته خدمت و شایسته این چنین است و در این
سایه در خدمت و کثرت اندیشه و تکرار و تکرار که در این بین بی نهایت است
اندر این بر سر خدمت و خدمت را از این که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
باشد از این خدمت خواستاری نماید حضرت شتر فروزا گفت و در این خدمت از این خدمت
در این بین خود را بوسید توبه خانه حضرت رسول شده و در وقتی که حضرت در حجره اکبر
بود چه خدمت بر او روا می کرد گفت کسی پیش از آنکه نام رسول و رانیا فرموده ای ام
به فرموده خداوند جل و اعلیٰ که این مرد است که خدا او رسول را در دست ام که بر سر یک پای او
نهاد تا او بگوید که در حق او چنین بگوئی و هنوز او را ندیده حضرت فرمود که برادر کن است
و بر سر من است و محبوب ترین خلق است پس من ام که گفت بر سر من خدای تعالی
ناتم که ام که بیا به عید نزدیک بود بر سر در ایمن چون در را گفت و علی ابن ابیطالب را
پس بعد از آن که در داخل حجره شد تا آنکه دانست که من در برده خود را در محبت کردم که
داخل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفت ای سلام علیک یا رسول الله و خداوند
در برگاه حضرت در جواب گفت ای سلام علیک یا ایها الحسنین ام که گفت که در این
ایسلام و در این محال چار شهرم و بوی زمین می رسد و حضرت ایسلام جواب داد
که سستی دارد و میانج است فرمود که ای بختی در این طهری ایسلام که طاعت می فرمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انفوی

آنکه چون کسی قطارند و بر پله ها نشسته اند و درین حال که در آنجا بر سر می نشیند
و خود را نداند و خود را برودنی می گوید و یک چنان سوار و علی که بهار ششده رازی
چون آمد به سید صفوت لایق دار و روح انبیا جمع بودند و از غلبه سکیت که حکام
فاطمه بنت محمد این عبدالله حضرت آرشاد به انحال صد و شصت و هفت الهی کرده و در آن خانه
شد چون خانه و سار و دید که مناب زبر اگر یکسکه پرستید که ای سید محمد مصطفی چه کار
میکنی قبول خدا را گفت ای سکر سکینم خدا را که اگر چه امر و زلفه مخالفان را و در بازه کن
ششید ای امانه الحمد که چهارم چشم خود دیدی حضرت انصوم را علی فرمود و با حق
مجلس غله خاطر حضرت با اثر آمد و برود و وادام الحیات تسلی فرمای خاطر و حضرت خیرا که
که بود ششید و در آن سنی از سکارم الاطلاق و درود و ششید و حضرت است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و است کرده است که حضرت رسالت پناه علی الله علیه و
مهر فرموده بود که هر چه حضرت اندرون خانه باشد را بیا کردن و آن سخن و طعام
و عابد بکردن و امثال آنها باطل باشد و تسبیح و تکیه است غریب بگر گرفته
چشم روز و شبی بجز ساقه و سینه بقرص چوبی تانی و ناداری و فرین و سوره مانی بنم
که تقاری و نماز بازه اعدا گشت از وی سبای تحت و دین را سیده بانوی
سبند برادر حضرت سید اکرمین حضرت ابدا و سبند است که حضرت فرمود

که با خواست ترین مردم در هر روز در منزل آن حضرت می نشستند و در کتب و کلام
 که بود از نظر ایشان میگردانیدند و به استیاض می نمودند و در هر روز که در مجلس بود و از
 شش و هفتاد و هشت و نود و ده و بیست و هشت که حاجت داشتند و در هر روز که در مجلس بود و از
 مجلس می رسید پس روزی من با حضرت گفتم برو از پدر خود و اهل کلبه ای که در کلبه
 بود که منی از آنجا می تراشید که در دو چون خدمت آنحضرت رفت نزد آنحضرت حاجتی را دیدم که
 سخن می گفتند و می انداختند و او را که با حضرت سخن گویند و حاجت بپرگشت پس حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله دانست که آنحضرت برای کلبه ای رفته بود پس روز دیگر با پدر از نزد او آمد و در هر روز
 یکبار که با پدر بود و حاجت می نمودیم که بپوشم و از زیر لحاف بپوشان ایام پس حضرت فرمود که
 السلام علیک و السلام که در یکم که جواب سلام آنحضرت بگویم سبب آنجا می کشید که در ششم بار که در آن
 سلام کرد و جواب سلام بگویم و چون در مرتبه بیوم سلام کرد و رسیدیم که اگر جواب که پدر کرد و در
 عادات آنحضرت چنین بود که سه مرتبه سلام بگوید و اگر جواب نمی شنید بگویم بیست و سه مرتبه
 و علیک السلام یا رسول الله داخل شو پس آنحضرت داخل شد و بر این داشتند و فرمود
 که ای فاطمه حاجت داری و در روز نهم در مجلسی معجزه فاطمه از جواب سخن شرم کرد و من
 بنویسیدم که اگر جواب بگویم حضرت با فرزند من سلام داد و بعد از آن او در مجلس حاجت او را
 و هر کس در آنحضرت که در آنجا می نشست و از آنجا می شنید و در هر روز که در آنجا می نشست

از کبریا و این فتنه خرابی را چینی و هند و سبک سبک و
کام و چوینستند اما اگر گویند حضرت فاطمه بعد از مرگ امیر و آن
سید عالم و رسول الله علیه و آله در کتاب نبأ و احوال حضرت صادق
که بنویسند حضرت رسول چنانکه در عصر او اگر در چمن از غار فارغ و در حجاب طاعت گداز
و صاحب کرد و مردم بدوران حضرت نشسته نگاه مروی میری پیدا شد از مهاجران عز
و جاه که پشیده بود و از نهایت ضعف پیری خود را نمی توانست نگاه داشت حضرت
مشو و او که دید و کمال قطف احوال او را پرسید آن بزرگوار که یا رسول الله که سنه
مرا طاعتی ده و بر بنده ام را عاید ده و فقیرم را بی نیاز گردان حضرت فرمود که از براتو خبر
بگیر و خودی منم و بگویند و احوال حکایتی را بیوی کسی که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا
و رسول دوست میدارند پس کمال را پس فرمود که این مرد پیر را به بر خانه فاطمه چون کمال
آن پیر را به بر خانه کمال رسانند آن بزرگوار که یا رسول الله که سنه و در خانه
در کماله حضرت فاطمه جواب داد که بر تو باد سلام کسی گفته منم مرد پیری از عرب و دلیل
منم بیوی شما بر بزرگوار تو را بگویند ای دختر محمد مصطفی که که سنه ام و بر بنده ام و فقیرم
بن رحم کن تا خدا ترا رحمت کند اتفاق آنکه حضرت پسر المؤمنین و فاطمه و حسین
صلوات الله علیهم است و در بود که فاطمه را و این همه در راه است ای کشید و را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این سخن چون آن دو نژاد و وجه قدرت معلوم نیامد که در کرم خود را به حرکت
خاصه در جهت آسمان را در بر کشید در روی آسمان از کشید و هر یک را بر یک سال خود
تأسیس نمود آن دو غفل را شکستند و بازه بازه کردند پس گردی از قفسها بران
با گرد و غباری بودند و هر یک دلی نداشتند طلبید و آن باره باره را در میان اینان
تست کردند پس آن پرده را به قدر یکبار باره باز کرد و هر یک از ایشان که در میان بودند
گشتندی نداشتند بلکه ام را کی از آنها میداد و میفرمود که فاطمه که در آنجا پیش میخواست
فدا شود و کسی ای میخواستند آن صافی میزدای و گشتند لان در کمال
ظاهره که در آنست با پرده قبول عذر چون مراتب اعداد و اوقات اگر در آنجا باشد
زبان در غله این ظاهر بیان و در تحریر شرح خوارق و عادات انصاف و مملو به
میباشد که آن انصاف و نقد کرد که اگر بفرمانی کشانید کیفیت نزول امیر را به بریم بنیاد مروت
که کسی رسول الهی صلی الله علیه و آله بعد از نماز عشاء و بعد از غسل و طهارت و سلام کرد و در
یک لحظه ای شب بکمان طهای و جبهه طهارت نداشتند اما تو به بهانی ایم پس قعده نشای روز
بهت بود که شاه ولایت زده برخواست هر دو بخانه فاطمه علیه السلام آمدند خواب فاطمه
فاطمه آن بود که هرگاه به بریدین او می آمد هر یک خواست بعد از او سلام
خیر الانام می نهاد هرگاه که به بریدین به بر بزرگوار است حضرت رسالت اب بسته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مردی که جامه اش خرام سپرد. یوسف یعقوب بخاری میفرمود
که در وقت که صف زبده را خوش بیدار بود و صدای
پیر این بود میگوید که صدایش که در میان این بزرگوار
را که در میان میزدند که این را که در میان میزدند
در میان این را میزدند که در میان میزدند که بلال میزدند
رسول احمد مختار تنگ گفتی از آن کرده بود صدای بلند میزد
در وادان نما کرده و قل عند لب کاشن را در بدام خانه چون
خطبان پر بسته نمی نهاد و قدم در ریاض کلاسته خواب زهر که
هر دم بهانه دل مجروح خود را نشانه قبر مصیبتی می نمود و وزی
پرسید که ای مسلمانان اگر محمد مختار رفته اند دنیا بجای
شعاع ملت بیضا مدینه مسجد و محراب و مینها دارد ریاض شع
شمیم جبری دارد چه شد صدای اذان بلال دل حسته و نشد
خوش عند لب کلاسته چرا بلال بیدار اذان نمی باله مگر لعین اذان
بلالی نمی تواند خوش تانده مگر عند لب تصور است مگر که سر مد
شکل مگر کبریت مگر ز کشتی اسلام کل نیروید چرا بیاد پیر اذان
مگر که خوش اذان زان که به بازی و عند لبی بود برای فاطمه ارمی
تکلیفی بود نه در حلقه قرآن آمد و بهام که داشت و در موسم

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که کبریا فرموده شد که اینها که چون حسین را کشته اند
و از او جدا شده اند ای کهن شود و در تنهای عالمی که بگویند
چنین و گویی بگویند حسین عاقل شد پس این حسین روحی انشایی
بود بگویند حسین و مستجاب عاقل بود از شوق شدی که همان بگویند
و این گرفته که تنی جان و دو جان بسینه خویش تا نفس او را جدا گدا
حسین را بر دار که ملائکه بهشت اسما را که به بهشتی می کنند چون
حسین را بر داشتند پس باز فرستاد و خواصی اصحاب خاصه چنان
عصمت اندازده او کردند و در جهان شب بجا نیامد و بعد از آن
خدا را دفن نمودند و ویست که حسین و علی ابن ابی طالب
او را در نزد یک بگرفتند و دیدند که دوست از قبضه سر برآید
و کسی میگفت که امانت خدا را بمن بپارید تا خنده که آن و خنجرهای
رسول خدا بود پس او را در لحد نهادند حضرت ابر کف السلام علیک
یا رسول الله السلام علیک یا جد که از الله
را رفتی بلکه بمنی سپرده بودی بتو و خدا بتوی سپارم و از قبر می آید
برگردد و خاک ریخته و قبر را سطح فرموده بخانه برگشته زینب خانم
در میان راه ایستاد و دید و زبان حال میگفت که در خواب من شبان
در خواب من شبان

[illegible]

[illegible]

و بعد از آن که حضرت علی علیه السلام را در میان جمعیت
فرمودند که ای علی! این است که در میان ماست و ما را از این
معاذت و غیره حضرت علی علیه السلام فرمودند و در آن وقت که فرمودند
و او بدید که کسی که در میان جمعیت است و در میان جمعیت
و در پسیندیکانگی ای گفت از تحیه عالمه را برای ایام گفتند که وقت
باشد وقت گفتند بلی و عطا ماندند و از جهان رفت و بجز برجا
ماند و کاروان رفت. جناب زهرافوت شد و در میان شب الموراد
کرد و در آن وقت که از حوض کعبه نمودم بسیار متذکر شدند و بخرج آمدند و بخرج
مقدور شدند و در میان جمعیت گفتند که ای سوگند که هر دو انکه از منی از کعبه
و بدی گریه با ملائکه با ملائکه ان کینه است که در سینه داری و این مثل است
و حضرت رسول را غسل داد و مارا خبر کردی و خانه فاطمه را غسل داد
فما را خبر نکردی و کعبه نکردی و دفن نمودی و مارا خبر نکردی و تعلیم داد
پس خود را که مسجد مدینه از و خلیفه را که از مبرزو دای حضرت امیر بود
که اگر سوگند خورم از برای شما ابا القدری خواهد بود که گفتند بلی پس حضرت علی
مسجد او زد و سوگند نداد که که حضرت رسول را وصیت کرده بود که اگر
و وقت غسل حاضر کرد و انما نطق کند کسی بزدن او نکرد پس در غسل
و بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام را در میان جمعیت فرمودند که ای علی!

[illegible]

[illegible]

آنکه نور عیاس برین بر افکند و در این عالم بکشد و این عالم را بکشد
این یکی غالب را ازین بکشد و این یکی را بکشد که حکیمان چو در کار
بود و خلق و رسول آنرا میزد که ازین عالم بکشد و این عالم را بکشد
بهر طایفه و این یکی را بکشد و این یکی را بکشد که حکیمان چو در کار
و آنکه حکیمان را باج بدان مشابه جسم و خلقی عین و در بر و طاعت و غیر
در امتکای لیب خرد و زبرد سر و در تمام اوقات خواب و خیز و مرد
کافیات این راز را با کسی نکفت و هرگاه که نظر بر صورت خود نماید
جمال شاه ولایت مایه میگردد و از وفور شرم و خیا بکشد و این عالم را بکشد
عذر را چون گلهای بوستان فردوسی شکفت و در شب و در روز و در وقت
با و شاه کشور ولایت را گفت که ای پسر عم وصیت آخرین من این است
که بانی مبارک از زیارت تربت من کوتاه نفرمای و هر یک که در این
راجان میدد و رکعتی که میباید

تربت من باش و بر من کریم کن تا به هزار و فیه چنان توانان بکشد
بیطی باجن و کاش خواندن قرآن را باض و تربت نه هزار رکعت و فیه
بهر کس که آید در بعد از وفات و خیز و فیه شش هزار تا سحر شمع فرا
نعمت و در آن روضه بهشت این تاخیر و تلاوت قرآن می نمود
شعری از شاهنشاخ و در آن روضه بهشت این تاخیر و تلاوت قرآن می نمود

[illegible]

کلیه فی قلوبنا غایت را چنان فرمود که من تکلیفم فی این است
که بگویم در ریاض و کمال که این ریاضان خوشه چین زلفه
و دست نه زینا لیک خط عمیق است پس این باذن من کرده خود را
چین یا چای که از خطی و من عیانی یا غرضی و در خطی و در
خطی و زلفی را ری یا زلفی و دست این بهشت برین و قصرانی و جلاله
و ملکین و خلوتگاه آرام و خرقه تمام است پس اگر کرده داری ویرین کش
نماشا کن به پس از عید لب و کلین خود را بکش که کت از وین کل
دل بان غنچه بکشاید و کرده از غنچه بکشاید و سماع بوی بهر کت غنچه
سرای عشق است بجای که درت حصول خلوتی که کیم بی نیایشه برای
عروس جلوه عصمت و اعزاز یعنی حجاب ز به از رحمت بلا انتها ازین غنچه
با خند چون آب و رنگ گلشن امامت علی مرتضی نام غنچه ریاض حجاب فاطمه
زهره اشید اشک گلگون بر کله از عارض فریاد و بیاد نهال قامت صبی
در خیابان ان ریاض دل فریب او حسرت از دل پیر که درت بر کشید بر بلبل
حال میکشید سده که بت سبیل نشود و خاطر جمع تا دست با ن زلف پریشان
رسمانم عمر است که شرمند از چاک کریان نه او را بچو امید به امان نرسد آن
و غنچه این کن ریاض پیش آمد و عرض کرد که ای نایب گلشن ایمان این قصر را چون
لطفات سموات بهشت درین است پس این غنچه قدم دران قصر نهاد و در

چون قیام از خواب بیدار شد و در آن وقت که در میان راه بود
از یک کوه بسیار بلند و مرتفع گذشت و چون به پهنای زمین رسید
دید که در آنجا دهکده ای بسیار زیاده و آباد است و مردم بسیار
در آنجا ساکنند و در آنجا یک مسجد بسیار بزرگ و عظیمه
است که در آنجا جمعی از علمای دین و مشائخ و صوفیا
ساکنند و در آنجا یک بازار بسیار بزرگ و عظیمه
است که در آنجا انواع و اقسام البهارات و ادویه
و مصالح دیگر عرضه می شود و در آنجا یک حمام
بسیار بزرگ و عظیمه است که در آنجا جمعی از
مردم غسل می کنند و در آنجا یک مدرسه
بسیار بزرگ و عظیمه است که در آنجا جمعی از
معلمین و شاگردان درس می خوانند و در آنجا
یک خانقاه بسیار بزرگ و عظیمه است که در آنجا
جمعی از صوفیاء و مشائخ ساکنند و در آنجا
یک قبرستان بسیار بزرگ و عظیمه است که در آنجا
جمعی از بزرگان و علما دفن شده اند و در آنجا
یک آبشار بسیار زیاده و مرتفع است که در آنجا
آب روان جاریست و در آنجا یک باغ بسیار
زیاده و مرتفع است که در آنجا انواع و اقسام
البهارات و ادویه و مصالح دیگر پرورش داده
شده است و در آنجا یک کاروانسرا بسیار بزرگ
و عظیمه است که در آنجا جمعی از مسافران
اقامت می کنند و در آنجا یک حمام بسیار
بزرگ و عظیمه است که در آنجا جمعی از مردم
غسل می کنند و در آنجا یک مدرسه بسیار
بزرگ و عظیمه است که در آنجا جمعی از
معلمین و شاگردان درس می خوانند و در آنجا
یک خانقاه بسیار بزرگ و عظیمه است که در آنجا
جمعی از صوفیاء و مشائخ ساکنند و در آنجا
یک قبرستان بسیار بزرگ و عظیمه است که در آنجا
جمعی از بزرگان و علما دفن شده اند و در آنجا
یک آبشار بسیار زیاده و مرتفع است که در آنجا
آب روان جاریست و در آنجا یک باغ بسیار
زیاده و مرتفع است که در آنجا انواع و اقسام
البهارات و ادویه و مصالح دیگر پرورش داده
شده است و در آنجا یک کاروانسرا بسیار بزرگ
و عظیمه است که در آنجا جمعی از مسافران
اقامت می کنند

[illegible]

میرزا جلال الدین محمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که این ملت و قاعده احکام است
و شد است که اینان کسی معصوم باشد از جمیع معاصی و اگر سوم نباشد
در بعضی لازم است که معصومی و یکدیگر چون او نباشد و او را تنبیه کند و این تسلیل
و لازم داند و عصمت امریست منفی که کسی را بران اطلاعی نیست بجز از طریق
اشکار و نهان درین صورت هر کس که ممتاز باشد جمیع عباد و
بجام عمر و تریطبق و عوی خود و معجزات طاهره و ایات با هو و یا بر و از این
شعیر من عند الله میتوان گفت چون بنی بجالات موصوفه باشد و حق
جانشین نبی یا پیغمبری باید که آنچه پیش از مرتبه نبوت بری و مشتبه باشد
تا قاعده است و حق این ملت و احکام است و این عبادت بری و هم لازم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ایستادی چون عمر عبدالمطلب که در میان قحط و الجاعه عرب از خود خردی
 و بیگاریت و در این کتب بود و غنائی بود و مغایره بود و لیست که در این کتب
 در مقابل آن مردود است که رسول خدا دست به ظاهر و باطنش و از دور مشاهده
 میدان و از این کتاب میگردد و دیدند که حضرت مرکیب را بگفت و در این
 کتاب آورد و دست تبع را اگرم کرد و خواست که فردا در پس و در حالتی که
 فرصت او بود کاری نکرد و در آن حال عمر عبدود و دشمنی بی فرق مبارک
 آن حضرت زد و حضرت از دور گذشت قدری بر اطراف میدان مرکب را چو
 داد و بر کرد دید و با اشاره و ذوالفقار آن عذار را بدار ایوان فرستاد و جدا
 تکبیر از آنکه اسلام بر خواست صحابه عرض کردند که یا رسول الله جبرتی داریم
 که چو این پسرم تو را اول فرصت داشت و فرصت را بدشمن و اگر داشت تا آنکه
 فرق مبارک او خراجت برداشت و در آخر مرد و مرکب را بیک فرصت و ذوالفقار
 بدو نیمه کرد و حکمت درین چه بود حضرت رسول فرمود که از خویش پرسیدند از آن
 برای شما بگوید چون آن حضرت از میدان بر کرد و بد چناب خاتم النبیین و
 در او بر کشید و خون و خاک از صورت مبارک آن حضرت پاک میگردد
 زخم آن چناب را لب و از لعاب دمان معویان برده مالید که از برکت آن حضرت
 آن نعم بهیو وی یافت پس صحابه با آن حضرت پرسیدند که یا علی و مقابل
 خصم اول فرصت از تو بود چرا که او را با حق با چنانی منکری برداشتی

عظمی و عظیمی که چون فیض عالم گردد و در هر یک که غرضی از موم و القهار
باین کلمات بفرماید و خود را باخته ای بدین پلید خود را بکلیت من از دست
غضبت بدین مستولی شده با خود گفتو که گفتن این جملی در یونوقت حساب
نمی آید و از دست و او هم ظاهر کار خود را اگر دو من یا نه در گذارم چون
چشمها فرو بردم و خانه و در نظم کردی ای خدا بر که دیدم مرا بمنزل خود آوردی
الحمد لله من رضیات الله باشد رای اینی ای پیران و خاصان رفعت شایان
نهفتند و اهل عرفان رفعتند از موه که و نم سواران رفعتند رفعتند چون
علم عمرانی رفعتند: امیت که پیغمبر خدا در شان ان مقتدا فرموده فرست
علی یومئذ الحق یخبر فی فضل من عبادة القلبین و مکر فرموده است که علی
سواد غیر از این است هرگز در موه که از شجاعی نواز نکرده و هیچ شجاع از حریف
چنان بنده خدا هیچ لشکری نرسیده در شان او گفته اند اذا علفا فاف
از وسط یعنی هرگاه که من ببارک علم میگردد هر یک از مرد و مرکب را در
احول بدو نیم میگردد هرگاه پشت بر او یون را خم میگردد هر یک از مرکب
مرکوب را بدو حصه می نمود هر که را او میگفت قوم او مغاوت میگفت
که این گفته اسد الله است و هر شجاعی از شجاعان عرب که لحظه در پیش
عدو تنگ میگردد بعد از ان با طام الحیوة در پیش شجاعان عرب مغاوت
آید و بجای شجاعان او در میان همه طوایف است هر یک از شجاعان و
افکر

و فرنگ مشورت مبارک او بختی که شود خیزد و در میان و تختای خود لغزید
 اندر شاهان و ملوک و بخت مبارک او را بر پیشانی و کلاه برای بمن و خا
 و لغزید و نقش کرده بودند و بر پیشانی او سلطان و سلطان ملک شاه و
 و کنالد و حضرت الدوله و غیر ایشان از شاهان ال بویه صورت مبارک
 اخضر ترا نقش کرده بودند و فتح جمیع غزوات رسول الله و در وقت
 و حال اکمل من شریف او بجهت سال تمام از نموده و در وقت مغرب
 سبحان و مردان قوی بیکل را بیکر نشاند و بر هوا می افکند بخوبی که از میان
 مرتفع شدند و مردان بر بغل میکردند و از سینه کوه بر می آمدند و چون
 بر زمین میگذشت چندین نفره او را بر حرکت ان نمودند و دست بر زمین
 میزد و انگشتان مبارک او لبیک فرودفته است همچنانکه دست بر زمین
 است که در مسجی کوفه است نه دست و دست او لبیک فرودفته و اثر او
 موجود است و اثر کف مبارک او که لبیک فرودفته است در چندین ماحالا
 موجود است و میل اسبای عارث بن کله که از آن دو و بسیار نزدیک بود
 مبارک در نهایت سهولیت حلقه کرده گردان خالد بن ولید محمد و خالد بن
 بیت بیدارند و بنوا بکر رفت و او و جمیع خدایان و سایر مردم را جمع نمود
 نتوانستند از گردان او بردارند و در آن برین پنج نفره و مردم بر زمین
 و قتی که ان حضرت بیدارند بکر او را بر بغل فرستاد و او که ان حلقه را بردارند

و این را فرموده است این ان خلق را از این که گفت و میگوید و میگوید
 من بودم و در آن زمان که این شیاع منظر را دیده بود که در آن زمان که این خلق را
 به خدا حرکت داد و چون که همه خلق را از این که این خلق را از این که این خلق را
 شده و منتهی که مانند عروس در پیش باقی نماند بود و در آن وقت و در آن وقت
 که این از آنکه واقع شد بعضی فریاد کردند که این زلزله نیست هذا علی شهر المحسن
 میبدان القلم الباب ابن علی این از این طالب که قلم را بجیش آورد
 میبداد و در آن خلق که پس حرکتی و بگریه او و در آن که در یک حلقه و
 چهل من بود و طولی آن یحده و سی بود از سنک صلب بود چهل مرد و صاحب
 اودای می شود و یک است بر سر و افکنده بر یک چهل و سی بلند شد پس دست چپ
 را گرفت و بی آنکه دست بر حلقه زند طری از آن را گرفت بهیچیک انگشتان
 مبارکش در آن فرو رفت و اندر اهل خندق نمود و چون عرض خندق نیت
 و در آن بود و آن یحده و سی پس یک طرف و در یک طرف خندق که داشت
 و طرف دیگر را به یکدیگر رسانید و داشت تمام جمیع لشکر اسلام بهشت هزار و هفت
 از آن که شدند و در آن وقت شخصی به پیشوای آن که داشت علی دست خود
 مکلفات این همه همه لشکرها را که داشت با بر عجبی و همتی غریبی است خدمت
 فرموده چنین است و عسای مینی نگاه بپای او کن چون طلب بپای او زد و ده
 بپای بپای او و در موضعی قرار داد و یکدیگر در میان حلق است ان شخص گفت

با ایدی بود و هر از آنکه حضرت فرمودند هر از آنکه در شهر کربلا
بجای تو آنکه در این شهر است بر داشته بر دوش افکند و داخل فلان
مسکنان ببرد و عقب او داخل شدند و میفرمودند مسکنی این در بجز
من بقدر مسکنی این سپرت که بر دوش دایم رهای آن سکر ز تاج
هل آتی افرو داشت. و سستی که دیدان قلوب خیر داشت. آن خون بجا
از چمن می مالیدند و آنرا زهون محاسن و بکر داشتند و در دلا
شاه و لایب اختلافی نیست که ولایت با سعادت حضرت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب و حرم بیت الله بعد از واقعه عام الفیل بی سال
روز جمعه سیزدهم رجب المرجب در شب شاهی چو علی کسی عالم که
چشمی چو علی ز دیده کوفتی نشیند. مولود و شهادت علی را در باب
در کعبه تولد شد و در کوفه شهید. پدر بزرگوار آنحضرت هجده سال
با ابوطالب پس عبدالمطلب که با عبد الله پدر حضرت رسول از یک مادر بود
و مادر بلند اختر آنحضرت فاطمه بنت اسد ابن تاسم بن عبد شمس بود آن
حضرت و برادرانش اول تا ششمی بودند که پند و یا و در ایشان هر دو عالمی
تا ششم بودند این با توبه از سفیان ثوری و او از حضرت صادق و او از
حضرت امیر روایت میکنند که آنحضرت فرمود ان الله خلق الله محمد و نوری
قبل ان تخلق باسبع مائة الف عالم و اربعه و عشرين الف عالم و خلق سینه

[illegible]

المطلب بلا هرگز معرّف شده که او را بی طلبی بود و معنی طلب را میفرمود
 بود که او را طلب نیست است و شرح معنی بنویسند که در بیان مراد می بود که
 همه حکام که بسوی محراب عبادت داشت و با ستم و دود و زنا و دلت میخواست
 و بی و اما آنرا میکرده بود که با این چند بیت مولف مناجات مرقدی خاصه
 در صبح دوست لعل و اصل حق از عالم رسته بود و تعلقهای میخواستن جسد از دست
 سوز که بیان داشتی - دیده نبرد و در جهانمان داشتی - که پیشش جلو
 گردی مهر و ماه - سوی مهر و ملائکه گردی نگاه - و بسوی قبله اش زیاده می
 غیر حق که زیاده می احترام - نامش سرم بن و عجب الشبان و خطاب زیاده
 بین معروف و صد و نو و سال از آن گذشته و در عهدش از طاعت الهی
 ملول نگشته شبی ندی نیاز بدرگاه جهان پناه قاضی الحاجات کرده و در آن
 گفت خداوند اسکاکی از بزرگان حرم محترم خود ملاقاتی گزیند و گفت و ما
 بی با ایشان رسیدن اجابت رسید و ابوطالب رسید بجز که خدا بود برایت
 او متوجه شد چون او را دید او تعظیم تمام کرده سر در ویش بوسید و در پهلوی
 خود نشایندم پرسید از کجای گفت از تهانه به گفت از که ام قبله گفت از بی
 با شمع من عید من و دیگر بار روی ابوطالب بوسیده بزرگان را انداخته
 حق سبحانه و تعالی را در ذکر و ذکر کی از مجاهدان حرم شریف خود می نمود
 پرسید نام تو و پدر تو چیست گفت ابوطالب بن عبدالمطلب نام من گفت و القد

[illegible]

درین اثناء وزیر پدر و مادر را بدو داشت و پیش او بود گفت
بابت که از ابوالطالب بیعت خواهم بش کرد و ششم بیعت از خدا طلبی
عالمی و جلایان امور و خیرا و انار بهشت حضرت ابوطالب یک انار از ان
نماد و زرم و پنج شالی تمام متعبد منزل بشدین خود کردید نقدی بر بانی
آن انار بهشت ابی نورانی شده در صلب ابوطالب لطف شد چون بهشت آمد
اتفاقا ملاقات افتاد و آن سیده حامله شد با سید الله العالی و در جبرست
که قاطبه تمام عمرت را سجده نموده بود لیکن نفقه در حضور زمان فروش روزیکه
وقت عبادت ایشان بود قاطبه را بسجده بت تکلیف کردند چون روایضا
فروش کرد خباب امیر و شکم مادر بار را از کرد پس مادرش بسجده کرد
نقدیرت الله تعالی سه نداد قاطبه را فرصت سجود صم که بت شکنند سجود
تبان کنند و در دستورالقدیق مروایت که روزی سید کائنات پیش ایشان
سجاده ابوطالب از الله بیعت اسد عرض کرد که با محمد هرگاه که آمد به خانه های
فرزند من چنان روی خود را در شکم میزند که بی اعتبار قیام می نمایم و برکت
بر دیگر چون والد امیر از شاهده حال محمدی طاقت نشستن نمادی بوسیل
قیام نمودی بر روی ابوطالب بوی گفت که محمد بجای فرزند ان است این همه
اگر امین چرا میکنی گفت والله تو اصفی که از من واقع می شود اختیار می ثبت
و اگر در حالتی که محمد می آید تمام نمایم فرزندم در رحم از قایت طبعیدن و نه

و گفت ای پسر من قبول ایچمن منبره انکار
 و خور و اتفاق نموده و سبک سازم و بدو شاد و در اسد الله التالیب محکم
 سید کانیات را از پیر و نواز و سید کانیات را از پیر و نواز
 کتاب مذکور را نداده امیر المومنین مرویت که چون مدت هفت ماه امیر
 در دم تربیت یافت روزی خوابیده بودم و سید کانیات نزد من برود
 پیور و دست نشسته بود که ابوطالب از راه عقبست گفت محمد جوان است
 بشوم غنی اید که خوابیده و از روی حیت و غیرت نهشتم که در ده حیات
 تا بیکند گفت ترا با حق نکش و در راه یوجب بدنام ساز که محمد معصوم
 و بجای فرزندان من است نه از پیر من چنان نزدیک نشسته بود بلکه مکالمه فرمود
 من خوانست و بن راز را بر تو امر فرما سکا و بیاتم هرگاه محماده اسلام
 با این میگوید بخود فرزند من از درون شلم عليك السلام یا رسول الله میگوید
 و بهر جانب که میسرود و بای نه چند همان جانب این فرزند خود را میگوید
 ابوطالب گفت تا نه بنیم با و در میانم آن روز تا بر مناقشات کثرت جایید
 شریف فرموده فاطمه بنت اسد کس بجایب ان خصم فرستاد چون
 شد خطه آوردند گفت یا محمد برستور با حق برین فرزند سلام کن ان
 شرف سلام گفت ای هر جواب باز داد ابوطالب خوشوقت شد گفت
 ایچمن

... روز را در آنجا بماند و فتوحات الهی را محسوس
کرد چنانکه با او بسیار از معجزات او در میان
ان بزرگان و بزرگواران و صاحبان غایت شرف و طوفان جهان
که جناب خاتم النبیین او را با خیال و دید پر سید که ایجاد ترا چه میشود و میگوید
که ای فرزند از درو و محاسن که من گشته حضرت فرمود که ایها و طوفان را
نما کرده عرض کردم نه فرمود و طوفان را تمام کن و داخل شود و هر کس
که این مولود مبارک در آنجا بود و خواهد آمد و شش طوسی و علامه حلبی
غیر ایشان اسبذای معتبره بسیار از حضرت صادق و نیز بن فقیه و صاحب
و عایشه روایت کرده اند که روزی عباس بن عبد المطلب و نیز بن
فقیه با گروهی بنی یثرب و جماعتی از قبیل بنی عبد العزی در آنجا
نشسته بودند که ناگاه ناگهان از میان آنجا آمد و سید عالم و صاحب
و در آن روز و آنجا که فرموده بود پس بسیار از کرم انبیا و اولاد
که در آنجا بودند و در آنجا که فرموده بود و در آنجا که فرموده بود
فرستادی و هر کس را بی نامش که وی و فرستادی که در آنجا که فرموده بود
خبر دادند و این سوال که این است یعنی این است که این خانه را بنا کرد و در آنجا
خبر دادند که در آنجا که فرموده بود و این است که این خانه را بنا کرد و در آنجا
مبارک و عظمت است که این خانه که در آنجا که فرموده بود و این است که این خانه را بنا کرد و در آنجا

[illegible]

